

<p>گاهنامه شماره 14</p>	<p>پارس ارگان شوراي براندازي جمهوري اسلامي</p>	<p>سال چهارم خرداد ماه 1381 مه 2002</p>
---------------------------------	--	---

## راز بقا و ترفندهای حکومت اسلامی

\*بیست و سه سال فریب مردم ایران و منحرف کردن جنبش های میهنی برای براندازی رژیم

\*ملت ایران دیگر نمی بایست به سوی رود که رژیم آن را ترسیم کرده است و ستون پنجم حکومت از آن حمایت می کند.

\*هم اکنون سرمایه گذاری حکومت اسلامی در ایجاد طرح وفاق ملی و جریان سوم می باشد.

\*تنها راه رهایی ملت ایران حمایت از جنبش براندازی برای رسیدن به دموکراسی، رفاه، عدالت اجتماعی و حاکمیت ملی می باشد.

گروهی دستاریند با تزویر و نیرنگ ملت ما را به شورش واداشتند و آنگاه بر این حرکت جمعی «انقلاب» نام نهادند و خودشان متولی آن شدند، که میوه تلخ این دسیسه چینی ها و فریب و رذالت چنین ریاکارانی موجود پلیدی شد به نام «حکومت اسلامی». اینها از روزی که سکان کشتی صدارت را در دست گرفتند تنها سه کار کردند: دروغ گفتند، دزدی کردند و آدم کشتند، سپس با ایجاد محیط ترس و رعب و وحشت به حکومت ننگین خود ادامه دادند.

همگان بر این نکته آگاه هستند که یکی از اصول مسلم مورد قبول سازمان پارس آن است که این حکومت از نظر کمیت عنصری تجربه ناپذیر است و از نظر کیفیت نباید در انتظار هیچ گونه دگرگونی عمودی یا افقی در عمل کردهای آن داشت، آنها یک سناریو دارند که برای سرگرمی تماشاچیان - بخوانید ملت - اجرا می کنند و هر از چند گاه بازیگران آنرا جابجا می نمایند، و یا در آنجا تغییر لباس میدهند و یا سخنان فریبنده دیگری بر زبان می آورند.

جریان اول رژیم: حکومت اسلامی با نخستین کنش و فروپاشی خود در سال های نخستین انقلاب روبرو شد. برون رفت از آن هرگز امکان نداشت مگر با جنگ و یک میلیون جوان ایرانی را بکشتن دادن و پس از آنهم با ننگ و ادبار جام زهر نوشیدن.

پس از جنگ شاید عوامفریبی بنام رفسنجانی بحکومت رسید که در سیاست خارجی خود را معتدل معرفی کرد و در نتیجه شدت نفرت و انزجار مردم جهان را نسبت به این حکومت چپاولگر و فاسد و تروریست کمی کاهش داد، در داخل هم برای کشوری که 8 سال در جنگی ابلهانه درگیر بوده و زندگی اقتصادی و اجتماعی آن دچار ازهم پاشیدگی، ناامنی و فساد گردیده است. او «سیاست تعدیل اقتصادی» را عنوان کرد.

حکومتي که سالها مردم را از مصرف محروم کرده و با اینکه این کشور بسیار غني میباشد آنرا با جیره بندي اداره مي کردند آشکار است که بمجرد باز شدن دروازه ها و آزادي واردات چه بلائي بر سر اقتصاد جامعه ميآيد، در مدت فقط شش ماه 33 ميليارد بدهي ارزي خارجي ببار آورد.

در این هنگام گرسنگي و ناتندرستي بيداد مي کرد. بيکاري و تورم همگاني بود. فقر و فحشا و اعتياد ديگر نمادينه شده بود و خفقان و تروريسم حکومتي بيداد مي کرد و کشورهاي جهان در صدد قطع روابط با این حکومت برآمدند و ملت ايران آماده جنبش براندازي شد.

**جريان دوم:** در این هنگام سران و کارگزاران ارشد رژیم جلسه کردند، «بايد ترفندي زد که از سقوط حکومت بوسيله مردم پيش گيري بعمل آيد.»

در این تفکر که انتخابات مجلس نزديک است و مردم هم از حکومت اسلامي شخص رفسنجاني و بويژه مظهر آن يعني ولي فقيه شدت بيزار و متنفر هستند، بهتر است از جريان دوم استفاده شود تا مردم به کسي راي بدهند که با خوش خيالي و ظاهر سازي او، تصور کنند بر ضد حکومت راي داده اند، باين ترتيب هم مردم راضي هستند که بوسيله راي دادن در سرنوشت سياسي کشور به بازي گرفته شده اند و هم اینکه تصور خواهند کرد که در فردي آن روز که خورشيد طلوع کرد از شدت حرارت آن ولي فقيه ذوب ميشود.

متاسفانه مردم فريب خوردند و اين پديده صورت نگرفت چون يك جاي کار لنگ بود و آنهم اینکه کسي را که مردم براي اين کار برگزيده بودند خائن بود و خود از لشکريان دشمن آمده بود. اين آخوند دستار بند يکبار انتخاب شد و در امتحان بي لياقتي، بي کفايتي و چاکرمايي نسبت به ولي فقيه هرچه داشت

ارانه کرد، خاتمي براي انتخاب رياست جمهوري براي بار دوم سخت از گذشته خود

نادم و پشيمان بود و در يکي از حوزه هاي انتخاباتي تهران چنان گريه اي سر داد که مردم خيال کردند کسي روضه حضرت علي اکبر ميخواند ولي چنين نبود و اين آخوند يزدي تر دست و محيل از مردم طلب عفو و بخشش کرد و اتفاقاً حيله اش کارآمد بود و از صندوق سر برآورد، روز از نو روزي از نو، باز هم همان رئيس جمهور، همان اطرافيان، همان کشتن انديشمندان آزاده و بستن روزنامه ها و بدبختي و سياه روزي مردم ايران و باز هم شعار اصلاحات.

در تاريخ مشهور است که سياستمداران ميگويند «همه را نمي شود براي هميشه گول زد». اينها بايد سر از قبر درآورند و مشاهده نمايند که ميشود ولي چند شرط دارد: (1) او آخوند يزدي باشد (2) در مسجد هامبورگ زير دست دکتر بهشتي مسنول امور امنيتي زمان شاه باشد (3) تنوريسين قتلهاي مخالفين در خارج و داخل باشد (4) همواره دستمال يزدي بزرگي در دست و در پشت اطاق مقام ولايت براي انجام وظيفه مقيم باشد (5) در دادن شعارهاي عوامفريبانه و توخالي به مرحله استادي رسيده باشد (6) آنقدر به سادگي و با تبسم دروغ بگويد که حتي خودش هم باورش بشود... بالاخره بهتر پته اين موجود هفت خط روي آب ريخته شد و مسئله «اصلاحات» هم از جاذبه و گيرايي افتاد و خاتمي از نظر سياسي مرد و مردم ايران همزاد او «اصلاحات» را هم در همان تابوت در کنار او دفن کردند.

**جريان سوم:** حال از سوي «اسلام ناب محمدي» روي دست رژيم مانده و آنها شاهد آن هستند که حکومت اسلامي در سر اشيب سقوط است و اين حرکت پس از بيست و سه سال فريب مردم ايران و منحرف کردن جنبشهاي ميهني براي براندازي، هر روز شتاب بيشتري مي گيرد و از سوي ديگر

تباہی و سیہ روزی مردم به آخرین درجه رسیده و دیگر نه از نظر اقتصادی و نه از نظر سیاسی تاب تحمل این رژیم خون آشام و ستمگر را ندارد.

چنین تصویری از وضع امروز ایران شاید خوش بینانه ترین نوع نگرش به مسائل داخلی باشد. کشورهای همسایه زودتر از ما متوجه عمق فاجعه شدند و بزودی پی بردند که ایران فاقد حکومت مرکزی شده است، آنها بر این باور بودند که ایران کالبد بیجانی شده که یکی میتواند از جنوب جزایر آنرا غصب کند، و دیگری در شمال منابع دریایی آنرا غارت نماید. مجسم کنید هنگامی که یک حیوان درنده بخشی از طعمه خود را میخورد و سیر میشود و محل را رها می کند آنگاه نوبت روباه ها، شغال ها و کرکس ها میرسد که این پس مانده را نوش جان کنند، حال کار بجایی رسیده که باید با استاد سخن همزبان شد و گفت: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو» که چنین سرنوشتی برای ملک کیانی رقم زدی.

حکومت اسلامی کاری ندارد که به امنیت یا تمامیت ارضی و یا استقلال ملی لطمه وارد شود، او مأموریت و هدفی والاتر و بالاتر از آن دارد و آنهم اینست که تا حد ممکن بوسیله روحانیت یا فرزندان آنها (آقازاده ها) بیشتر چپاول کند و برای چند روز بیشتر بماند. رژیم همواره از راه ایجاد ترس و نگرانی از طریق کشتن، زندانی کردن، سنگسار نمودن، انگشت و دست بریدن مردم را مطیع و خاموش کرده است ولی تمام اینها یک روی سکه است، روی دیگرش بازیهای سیاسی و سرگرمی مردم است که توسط ستون پنجم به اجرا درمی آید همانطوریکه در جریان اول و دوم شاهد بودیم نقش ستون پنجم در تبلیغات خارجی و داخلی بسیار مؤثر بود. ملت ایران دیگر نمی بایست به سوئی رود که رژیم آن را ترسیم کرده است و ستون پنجم حکومت از آن حمایت می کند.

هم اکنون سرمایه گذاری حکومت اسلامی در ایجاد طرح وفاق ملی و جریان سوم می باشد. این آخرین تولیدات کارخانه سیاسی رژیم است و اینها هم خیلی به آن امید بسته اند.

در این فریب تازه شعارها و خواسته ها از جریان اول و دوم پا فراتر نهاده است. در این طرح رژیم در نظر دارد بین تمام هم میهنان دوستی، همگنی و همراهی سیاسی در ترفندی دیگر برای بقاء حکومت خود ایجاد کند.

این اندیشه در ظاهر بسیار پرجاذبه است ولی چگونه می توان با شعار «با دشمنان مدارا» گروههای ظالم و مظلوم را مستمع کرد.

در هر صورت تا زمانی که قانون اساسی حکومت اسلامی و شخص ولی فقیه برجاست، انتظار هر تغییری در وضع موجود خواب و خیالی بیش نیست.

تمامی این دسیسه ها از نهاد رهبری رژیم سرچشمه می گیرد، و اینکه کدام عقل سالم قبول می کند که یک حکومت مذهبی تنوری سیاسی ارائه می دهد که حاوی و حامل آزادی، دموکراسی، رفاه و بهروزی انسان باشد، رژیمی که عمل کرد 23 ساله آن بر همگان روشن است.

متولیان طرح وفاق ملی و جریان سوم «رژیم» کسانی هستند که تا گردن در عفونت لجن زار رژیم فرورفته اند و قدرت تبلیغات و قهرمان آفرینی آن از سوی نهاد رهبری حمایت می شود.

برای اجرای این طرح حکومت اسلامی بودجه کلانی برای حمایت از احزابی که خود را در آن شرکت داده اند در نظر گرفته است. در این میان برخی از گروهها، انجمن ها و احزاب سیاسی در خارج هم میل به اشتراک در آن دارند و با آنها ستون پنجم رژیم تکمیل خواهد شد. باید گفت که اینان خواسته یا

نخواستہ خانن به میهن اهورانی خواهند بود. مردم ایران یک جریان و یک خط دارند و آن مبارزه تا سرنگونی و براندازی رژیم پلید و غیرمردمی حکومت اسلامی است.

سازمان پارس و شورای براندازی به تمام هم میهنان نوید میدهد که بسیار نزدیک خواهد بود که شلاق خشم مردم ایران بر صورت حاکمان غاصب بر میهن ما فرود آید و در آنگام به آنها می فهمانیم که ایران و ایرانی تنها یک هدف و جریان دارد و آن حمایت از جنبش براندازی برای رسیدن به آزادی، بهزیستی، تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت و غرور ملی می باشد.

دشمنان ایران زمین فراموش نکنید که رمز مبارزه ایرانیان با دشمن غاصب چنین است: ما بهترین ضربه خود را در اولین حمله بکار نمی بریم، بلکه در بهترین موقعیت برای نابودی دشمن از آن بهره خواهیم برد.

جاوید ایران

\*\*\*\*\*

#### اطلاعیه سازمان پارس و شورای براندازی

بر طبق گزارشهای رسیده از منابع سازمان پارس و شورای براندازی از ایران در ادامه سفر «جانگ زمین» رئیس جمهور چین به تهران و مذاکرات بین دو کشور مسائل و روابط اقتصادی و نظامی بررسی شد.

مهمترین موضوع این مذاکرات تکمیل کردن موشکهای زمین به زمین ایران توسط چین بود.

در حال حاضر ایران موشکهایی با برد 3600 کیلومتر در دست دارد که قادر است تل آویو را براحتی هدف خود قرار دهد و اینها در اصفهان ساخته می شوند.

ایران از چین خواسته است که با کمک آنها برد این موشکها به 5000 کیلومتر برسد و احتمالاً از کلاهک های اتمی برای مسلح کردن این موشکها استفاده می شود و طی قراردادی می بایست این موشکها تا ژانویه 2003 آماده باشند.

در این رابطه چین خواستار شد که مستشاران نظامی این کشور به دو برابر افزایش یابند (اکنون تعداد مستشاران نظامی چین در ایران بعد از کرده شمالی مقام دوم را دارا است).

در مقابل آن ایران قرار است امکانات نفتی خود را در اختیار دولت چین قرار دهد.

در همین گزارش آمده است مقامات حکومت ایران و سوریه بر آن شده اند که به هیچ عنوان اجازه ندهند که صلحی مابین اسرائیل و فلسطین به امضا برسد. در این رابطه حکومت اسلامی ایران از نظر مالی بودجه گروههای تروریستی وابسته خود را (حزب الله لبنان، حماس...) دو برابر کرده است و تسلیحات نظامی خود را از طریق سوریه در اختیار آنها قرار می دهد.

در ادامه این گزارش آمده است که در پی بی نتیجه ماندن سفر حامد کرزای به تهران و ادامه عملیات زیرزمینی حکومت اسلامی برای اغتشاش در افغانستان، ایران بر آن شده است که هفتصد هزار افغانی پناهنده را به افغانستان بازگرداند. در این رابطه، تیم بن لادن - حکمتیار با کمک افراد القاعده و

طالبان در نزدیکی شاهرود در حال تعلیم تعداد بیست تا سی هزار افغانی میباشند که همراه این پناهندگان وارد افغانستان شوند و موجبات تزلزل و سرنگونی حکومت موقت را فراهم آورند.

پاریس، 22 آوریل 2002

\*\*\*\*\*

اعتراض به عدم محکومیت حکومت اسلامی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

بیست کشوری که رژیم‌های حاکم بر آنها مانند رژیم جمهوری اسلامی حقوق بشر ملت‌های خود را نقض می‌کنند در یک معامله پایاپای و وعده‌های اقتصادی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو به قطعنامه محکومیت رژیم ملایان مبنی بر نقض مستمر حقوق بشر رأی ندادند ولی این تصمیم ننگین و خفت بار کمترین تأثیری در مبارزات برحق مردم ایران علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نخواهد داشت، رژیمی که بیست بار توسط همین کمیسیون به نقض مستمر حقوق بشر محکوم شده است، نباید تصور کند که مدافعان حقوق بشر ساکت خواهند نشست و اقداماتی در جهت محکومیت رژیم حاکم بر ایران به عمل نمی‌آورند.

سازمان پارس و شورای براندازی ضمن محکوم کردن اقدام اخیر نمایندگان 20 دولتی که به قطعنامه کمیسیون حقوق بشر رأی منفی دادند اعلام می‌دارد که این رژیمها در لیست دشمنان ملت ایران جای گرفته‌اند و حکومت آینده در مورد مناسبات خود با این رژیمها تجدیدنظر خواهد کرد. در ضمن از سازمانهای مدافع حقوق بشر (سازمان ملل متحد، عفو بین‌المللی و نظارت بر حقوق بشر) می‌خواهیم که به اقدامات خود جهت محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی ادامه دهند و در سطح بین‌المللی این رژیم جنایتکار را که درست دو روز بعد از عدم محکومیت جمهوری اسلامی توسط برخی از اعضای کمیسیون حقوق بشر شش جوان آزادی‌خواه را در خیابانهای تهران و در ملاء عام به دار آویخت رسوا و محکوم کنند.

\*\*\*\*\*

آغاز فعالیت شاخه سازمان پارس در بلژیک

هم میهنان! بعد از هلند، سوئد، آمریکا، آلمان، هم اکنون برای همگامی با مبارزان راه آزادی ایران، شاخه سازمان پارس و شورای براندازی در بلژیک شروع به کار کرد.

این شاخه اولین گام خود را در هماهنگ کردن تظاهراتی در رابطه با سفر احتمالی خاتمی به بلژیک برخواهد داشت.

گروه‌های سیاسی آزاداندیشی که در راه براندازی حکومت ضد ایرانی اسلامی مبارزه می‌کنند می‌توانند برای همیاری و همکاری برای تظاهرات با نشانی سازمان در بلژیک تماس بگیرند.

مسئولیت این سازمان با آقای شاهین خواهد بود.

E mail: [Shain2002fr2002@yahoo.com](mailto:Shain2002fr2002@yahoo.com)

tel : 0472717897

## اطلاعیه

در هفته گذشته شبنامه هایی در قم و تهران پخش شد که عنوان آن بشرح زیر است:

اولین بار در جهان سازمان پارس و شورای براندازی ورود بن لادن را به ایران اعلام کرد و همواره این سازمان نقل و انتقالات و برنامه های ویران کننده او را در ایران تحت نظر دارد.

چند شب پیش خامنه ای و بن لادن و دو تن از همراهانش نشست بسیار محرمانه در یکی از کاخها در تهران داشتند.

بن لادن در اواخر کار طالبان کاست ویدئویی به خامنه ای ارسال کرد که در آن از خامنه ای خواسته شده بود که اعلام رهبریت اتحاد جماهیر جهانی اسلامی را در مقابل خانواده فساد و سارق سعودی بکند. در این نشست دوباره این پیشنهاد تکرار شد و در مورد مرکزیت دادن ایران به عنوان قطب اصلی صدور اسلام ناب محمدی و واتیکان اسلامی به سراسر جهان، برای پیروزی اسلام بر کفار و مستکبرین به توافق رسیدند و بزودی از طرف بن لادن کاستی در این رابطه برای خبرنگاران جهان ارسال خواهد شد.

خامنه ای تأکید کرد که تا زمانی که آمریکا روی کره زمین موجود است، هیچ کس از طرف نظام حق مذاکره کردن با آمریکا را ندارد و به سید محمد لاریجانی مأموریت داد که اگر کوچکترین مذاکره ای از سوی هر مقام دولتی و غیردولتی با آمریکا انجام شد به او گزارش داده شود. در همین رابطه در جهت بالا بردن توان اطلاعاتی و امنیتی جناح رهبری خامنه ای دستور بازسازی وزارت اطلاعات را داد، که در این شرایط تعداد زیادی از مدیران کل و پرسنل تعویض خواهند شد و از افراد نزدیک به ولایت جایگزین خواهند شد.

بدنبال سفر رئیس جمهور چین به ایران خامنه ای به محسن رضایی مأموریت داد که همراه با یک تیم یازده نفره به چین رود و در ادامه طرح و قرارداد تکمیل موشکهای شیمیایی و اتمی که در اصفهان و یزد بکمک چینی ها همواره دنبال می شود را بسرعت پی گیری کند تا این موشکها تا اواخر ژانویه و فوریه سال 2003 قابل بهره برداری باشد.

از سوی دیگر ایران و عراق در آخرین دیدار خود تصمیم گرفتند که در صورت حمله آمریکا به آن دو کشور، تل آویو را با موشکهای اسکات همراه با کلاهکهای شیمیایی چینی که در دسترس آنها است مورد هدف قرار دهند.

\*\*\*\*\*

سفر وزیر امور خارجه سوئد به ایران

در عکسی که در یکی از روزنامه های سوئد درج شده است، وزیر امور خارجه سوئد خانم انالیند در حال نشستن زیر عکس پایه گذار انقلاب اسلامی ایران آیت الله خمینی دیده میشود.

انالیند به پایتخت ایران ریده و به خاطر یک ملاقات رسمی وزیر امور خارجه سوئد میخواهد با رئیس جمهور ایران (محمد خاتمی) و تعدادی از افرادی که با حق و حقوق مردم در سر کارند در مورد بهتر شدن وضعیت زنان ایران ملاقات کند.

سازمان زنان ایرانی در سوئد از رفتن خانم انالیند وزیر امور خارجه به ایران اعتراضات زیادی می کردند ولی عده ای هم موافق به رفتن ایشان به ایران هستند. بهر حال امروز عده ای تظاهراتی انجام دادند و مخالفت خودشان را اعلام نمودند. این خانم برای انعقاد قراردادهای دیگر به ایران رفته نه برای مشکل زنان ایرانی. چپاولگران اروپایی با روسری و مانتو به حضور جنایتکارات رژیم ایران میرسند تا بتوانند مملکت ما را چپاول کنند.

سازمان پارس و شورای براندازی

شاخه سوئد - استکهلم

\*\*\*\*\*

خاتمی شارلاتانتین تاریخ اسلام

در تاریخ کمتر کسی به این سهولت و بدون زحمت، آنهم بدون کودتا در اثر حمایت اکثریت عظیمی که حتی وی را بدرستی نمی شناختند به قله شهرت و زمامداری یک کشور بزرگی رسیده باشد. مردی که امروز در میان هاله و جوی از امید و خوشبینی، زمامدار یکی از بزرگترین ملت های جهان گردیده است، نه تکنوکراتی است که راه و رسم تکنوکرات ها را برای رسیدن بقدرت آموخته باشد، نه سیاستمدار مجرب و کاردیده ای است که با چم و خم و خدعه و نیرنگهای سیاسی آشنایی داشته باشد، نه مبارز نستوهی است که در راه انقلاب و پیروزی انقلاب زندان ها را تجربه کرده باشد، نه در مبارزات ضداستعماری شرکت داشته است، و نه حتی با «انقلابیون» 1357 همراه و همگام بوده است... و عجب اینکه با قبول مسئولیت مهم و حساسی در کنار آنها، در کنار گروهی که حکومت را با خدعه و نیرنگ بدست آوردند و با اعدام های دسته جمعی، با شکنجه های لרزه آور، و با «داغ و درفش» آغاز نمودند، قرار گرفت. و با این وصف در اندک مدتی دارای چنان محبوبیت و شهرتی گردید، که جامعه و بویژه نسل جوان دلمرده و پژمرده و بی تفاوت و ساده لوح و ناآگاه را وارد صحنه و میدان «مبارزات اجتماعی» و در واقع دنبال سرابی دیگر کشاند و اعتماد و اعتقاد آنها را برای انتخاب خود بعنوان رئیس جمهور ایران بدست آورد، و چه آسان!

همه «مبارزات» خاتمی در بیان جملائی خلاصه شده و میشود که هنگام وزارت در مرکز فرهنگی طباطبائی در سال 1371 بر زبان راند و منجر به خشم گروهی از طبقه حاکمه و استعفاي وی از وزارت گردید. گرچه چندین بار بیانات آن روز ایشانرا تحلیل نموده ام معهدا در اینجا نیز به نقل جملائی از آن نطق تاریخی مبادرت می نمایم:

«... تمدن تا آنوقتی که توان پاسخگویی به پرسش ها و نیازهای انسان را دارد و عطش درونی و فکری یا عاطفی او را جواب میدهد، تمدن است. تمدن اسلام هم در تاریخ آمده است و رفته است. پس نباید نتیجه گرفت که این اسلام که معنایش تمدن اسلامی است، دورانش به پایان رسیده است؟... میخوایم دوباره برگردیم و براساس چیزی تمدنی را بوجود آوریم و یا زندگی را شکل بدهیم که دورانش تمام شده است؟... ما با مخالف فکری خود روبرو هستیم و نیاز به ابزار مناسب دیگری داریم. یعنی منطق. داغ و درفش اندیشه مخالف را تیزتر میکند... اگر بخواهیم ذهنیت های تنگ و تاریک خود را بر اسلام تطبیق و به زور متوسل شویم، یک فاجعه رخ خواهد داد...» نسل جوان و حتی پیرمردها و چهل-پنجاه ساله های آخوند ---- که 1400 سال تحت تأثیر سخنان فریبنده و هیجان انگیز آخوندها قرار گرفته بودند، این بار در اثر فراموشی، سخنان آخوند زیاتبار را باور کردند.

بدون تردید حتی مورخین و پژوهشگران طبقه باصطلاح روشنفکر در آینده نیز قادر نخواهند بود به اهمیت دین بازی سیاسی و این طرح فریبنده پی ببرند.

هیچیک از این مغزها و استعدادهاي فوق تصور که جز نشخوار کردن بعضی از اندیشه های اندیشمندان و دانشمندان غرب و شعارهاي تکراري و بحث ها و وراجي هاي معمول و متداولشان فکر نکردند، آخوند ها که از بدو پیروزي رژیم آخوندي حساسترين مشاغل را داشته و در تمام کشتارها و جنایت ها شریک بوده و با فلسفه و ایدئولوژی رژیم قرون وسطاني همفکر بوده و نقش ایدئولوگ را دارا بوده، چگونه چنین سخنان تند و اساسي و فریبنده را بکار برده و در واقع با اساس حکومت مذهبي مخالفت ورزیده، بجای خر کردن بیشتر خرها و تحمیق کردن نسل جوان و بالاخره، بدست آوردن شهرت و نام نیک برای رئیس جمهور شدن بوده است. مگر گروه بیشماری از سیاست بازان مقیم چراگاه غرب که در آخور بیگانگان و دشمنان ایران تغذیه می شدند و می شوند، به چنین آخوند زرنگ و واقعاً شارلاتاني، لقب امیرکبیر ندادند؟ مگر در زمان حکومت او سانسور و خفقان و اعدام و شکنجه و زندان بردن کمتر نشد؟ آخوندها که 1400 سال است ملت و رهبران و زمامداران و روشنفکران آنرا رقصانده اند، چگونه اجازه حیات به مخالف خود میدهند، چه رسد باینکه با بکار انداختن تظاهرات دیگری از نسل جوان خام و بیسواد که سرمایه ای جز احساسات زودگذر ندارد، او را رئیس جمهور مینماید. آنها همین آخوندها هستند که 1400 سال گفته اند که هر که خر شود البته میشوند سوارش.

بیان همین جملات که میتوان آنرا مانیفست خاتمی تلقی کرد، تمام مبارزات سياسي و اجتماعي مردی را که در نتیجه بیان آنها به قلعه محبوبیت و شهرت و بالاخره زمامداری ایران رسید، تشکیل میدهد. همین و بس... و او بعد از رسیدن به قدرت موجبات دوام و بدبختی و سرافکنگی ملت ایران را فراهم تر نمود.

ایران، سرزمین تضادها

آقای خاتمی قطعاً میدانند، مردمان غرب، نخست به رهبری رهبران دلسوز و بالیاقت خویش موانع پیشرفت و ترقی را از سر راه خود برداشتند، متحجرین و واپسگرایان را منکوب نمودند، ریشه فساد و خیانت را سوزانیدند، راه ترقی و تعالی را هموار کردند، آنگاه «همه با هم» با اتحاد و اتفاق مسیری را که آنها را به این مرحله از تجدد و تعالی و علم و تکنولوژی رسانید، پیمودند.

اگر ملت پراکنده و مختلف العقیده ایران در سال 1357، با شعار «همه با هم» به پیروی از دستورات خمینی، برای رسیدن به آرزوها و اهداف و شعارهاي اعلام شده، متحد شد و به دار و ندار و زندگی نسبتاً مرفه خویش پشت پا زد، و با هزارها امید مرحله اول انقلاب یعنی بیرون راندن آمریکا و واژگونی نظام سلطنت را به پیروزي رساند و «شیخ» را بر جایگاه «شاه» نشاند، برای این بود که بوسیله آخوندها و بویژه شبکه های استعمارگران و روشنفکران به او تلقین و تفهیم نموده بودند که «طاغوت» مانع اساسی رسیدن وی به آرزوهایش و به افتخار و سربلندی وی می باشد!

وقتی همین ملت دید، بعد از شکست «طاغوت» و ویران شدن مجسمه هایش و بیرون راندنش از مملکت و خاتمه یافتن حضور آمریکا در ایران، تمام شعارها و اعداف «انقلاب» خاتمه یافته تلقی شد و همه نیروی لایزال و توان جامعه انقلابی و امکانات مالی و سرمایه های فراوان ملی در راه استقرار حکومت میراث خواران «انقلاب» بکار گرفته شد، خیلی زود باعث انفعال و پشیمانی او از براه انداختن انقلاب گردید. در نتیجه سازمان ها و مغزها و طبقه جوان که نقش اهرم را در پیروزي انقلاب بعهده گرفتند، راه خود را از حکومت برخاسته از انقلاب جدا کردند، و این آغاز تفرقه و تشتت و تشکیل سازمان های مسلح ضدانقلاب، آشوب و عصیان و برادرکشی در سراسر ایران گردید ولی

بدبختانه بعلت نبودن رهبران و سیاستمداران آگاه و دلسوز برای ادامه فرمانروایی و حاکمیت خویش، بقول خود آقای خاتمی به داغ و درفش و اعدام و شکنجه و زندان «فرزندان دیروز خود» متوسل شد  
و...

امروز چند میلیون قبضه سلاح های مدرن و خطرناک در دست اقوام ایرانی، کرد و لر و بلوچ و شاهسون و قشقایی و نسلی که از انقلاب بریده است و به ضدانقلاب تبدیل شده وجود دارد.

در بین نسلی که در روزهای اوج تظاهرات خود مهمترین شعارش این بود: «می کشم، می کشم، آنکه برادرم کشت» امروز صد چندان بیشتر برادرکشته، ناموس باخته، زندان دیده، شکنجه شده و توسری خورده وجود دارد. همه اینها، این واقعیت های دردناک و پرمصیبت را درک کرده اند که هیچیک از شعارهای انقلاب، یعنی مجازات فاسدین و خائنین، تأمین عدالت، خاتمه دادن به نفوذ عوامل استعمار جامه عمل نپوشانده است. همه آنها میدانند که نه تنها فساد و خیانت از بین نرفته، بلکه چند برابر شده است. همه میدانند مقامات فاسد رژیم گذشته حتی مزدوران دولت متجاوز زیر حمایت آقای رفسنجانی و همدستانش قرار گرفته اند و... مردم ایران بویژه نسل جوان این حقیقت های تلخ و دردناک را دانسته اند که در انقلاب شورانگیز و پر از امیدشان همه چیز خود را از دست دادند و ده ها هزار نفر از برادران و خواهران خویش را قربانی نمودند تا «نومسلمان های پشم آلود» به حکومت برسند و همه مردم با خود میگویند صد رحمت به کفن دزد اولی...

نیازی نیست به مشکلات اقتصاد و فقر و بدبختی ملتی که روی گنج با شکم گرسنه میخوابد اشاره ای بشود.

ایدئولوگها و نظریه پردازان و طراحان حکومت، از همان آغاز حکومت، سیاست «نابودی مخالف» را پیش گرفتند. آنها ریختن برگ های زرد را می دیدند ولی نهال ها و جوانه هائی که از ریشه درختان می روئید و با سرعت رشد می کنند، نمی دیدند. ورود ناگهانی و غیرمنتظره 20-30 میلیون نفر جوان پرشور ولی ناآگاه در صحنه و میدان اجتماعی، این واقعیت را ثابت می کند که از تغییر و تحولات و زاد و ولد و رشد و نمو جسمانی انسان برای خاتمه دادن به عوامل بدبختی کافی نیست.

انقلاب ایران برای نجات از گرسنگی نبود

منصفانه باید گفت در چهار دهه قبل از انقلاب، ملتی که برای سیر کردن شکم فرزندان خود از هسته خرما و علف بیابان استفاده می کرد، و در برابر وجود مالاریا و تراخم و سایر امراض مهلك قدرت مبارزه و مقابله نداشت، و در جهل و فقر و مرض فرو رفته بود، تا حدودی به ترقی و پیشرفت های اقتصادی رفاه و آسایش رسیده بود و دارای چنان مکنث و ثروتی شده بود که همه ساله ده ها هزار نفرشان برای گردش و تفریح و خرید لوازم زندگی به ممالک غربی مسافرت می نمود... قطعاً آقای خاتمی کتاب بسیار جالب و آموزنده و عبرت انگیزی که بوسیله کرین برینتون تحت عنوان «کالبدشکافی چهار انقلاب» نوشته شده است مطالعه کرده اند. در این صورت این جملات مهم و آموزنده را فراموش نکرده اند که میگوید: «... گرچه بیشتر جانوران با تغذیه کامل آرام می شوند، ولی در مورد نوع «هوموساپینس» چنین نیست. او برای اینکه رفتاری مسالمت آمیز و قانونی پیدا کند و شهروندی مولد باشد، به چیزی بیشتر از شکم سیری نیاز دارد. در واقع اگر انسان شکمی کاملاً سیر داشته باشد و در رفاه کامل باشد، ولی باز هم گلیه کند و احساس کند که با او رفتار غیرمحترمانه و غیرمنصفانه ای شده است و اگر چیزی در او این احساسی را که هیچ حیوان دیگری ندارد، یعنی احساس رنجش اخلاقی او را بیدار سازد، او شورش خواهد کرد و حتی از این هم بیشتر، نه تنها شورش بلکه انقلاب خواهد کرد»...

این پژوهشگر معروف می نویسد: «... روبسپیر که به عنوان یک مرد جوان روشن اندیش مجازات مرگ را خلاف می دانست، از روی عوامفریبی دشمنان خویش را به تیغه گیوتین نسپرده بود. او معتقد شده بود که دشمنان ملت، به هیچ روی انسان نیستند، بلکه در زمره گناهکاران، ارواح فاسد و کارگزاران چیزی بدتر از شیطان هستند که محو آنها از روی زمین بهیچ روی با مجازات مرگ، به معنای مرسوم آن ارتباطی ندارد...»

شعار و یا آیه «مفسد فی الارض» انقلابیون ایران که بیانگر اهداف انقلاب ایران بود باعث حکومت بدبختی آور این شعاردهندگان شد و خود مفسدین به قتل عام عده ای بیگناه اکتفا کردند و گناهکاران و مفسدین فی الارض با حمایت خود آنها و بعضی «رهبران» انقلاب و حکام شرع به ممالک غرب فرار کردند.

گروه بیشماری از آنهایی که به یمن انقلاب صاحب قدرت و فرمانروایی بر ملت شدند، ضمن ارتکاب جنایات وحشتناک و صدور و فروش سرمایه های فرهنگی، حتی به ناموس دختران جوان نیز تجاوز نمودند و...

حال، در چنین مملکتی، و با وجود هزاران نفر «مفسد فی الارض»، و متجاوزین به مال و جان و ناموس یک ملت و پایمال کردن همه ارزوها و اهداف مقدسی که بخاطر تحقق آنها دو میلیون نفر از نسل جوان قربانی شد، آقای خاتمی و حتی بعضی از رهبران «اپوزیسیون» میخواهند بگویند: گذشته ها گذشته! و گرگ و میش را به زندگی مشترک و مسالمت آمیزی دعوت می نمایند!

انقلاب و شورش و عصیان سال 1357 تنها برای به حکومت رسیدن «طاغوت» های دیگری بود

از جنگ دوم جهانی بعد که با کمک و حمایت دو ابرقدرت تازه نفس روس و آمریکا نهضت ها و جنبش ها و حتی انقلابات استقلال طلبانه اوج گرفت، در کشور ما هیچ نهاد و جناحی و هیچ حزب و سازمان سیاسی (جز حزب توده) حتی در باره انقلاب چیز زیادی نمیدانستند، چه برسد به تلاشی در راه آن، و حزب توده هم بدبختانه گوش بفرمان سران کرملین و سازمان جاسوسی کا.ژ.ب. بود.

حرف جناح های باصطلاح ملی و یا ملی گرا و یا «اصلاح طلب»، این بود که «انا شریک» یعنی ما را هم در حکومت شریک کنید (بسیاری از آنها شریک شدند).

پس در چنان شرایطی طبقه متنفذ روحانیون، با بهره گیری از قدرت 1400 ساله مذهب اسلام، به رهبری آیت الله خمینی به میدان آمدند. هیچیک از این رهبران مذهبی نیز نه چیزی در باره انقلاب و اهداف انقلاب و پیامدهای انقلاب میدانستند و نه برای بوجود آوردن چنین دگرگونی خونینی آمادگی داشتند و نه نیازی هم بدان داشتند. زیرا طی 14 قرن گذشته همواره نه تنها در حکومت و اداره ملت و مملکت ذیمدخل و شریک بودند، بلکه از قدرت و فرمانروایی بیشتری برخوردار بودند. تلگراف 1341 آیت الله خمینی (درست یکسال پیش از قیام اینان علیه سلطنت و نفوذ آمریکا که بالاخره برای برآه انداختن انقلاب بمیدان آمد) حکایت از طرفداری شدید ایشان از قانون اساسی و نظام سلطنت و مخالفت با شورش و انقلاب می کند. پس بدلائلی که در این مختصر نمی گنجد آقای خمینی و همدستانش با برآه انداختن یک راه پیمانی عظیم با شعارهای مذهبی و یک نوع «تعزیه» و اعتراضات مذهبی در خیابان ها و مساجد به راه انداختند، و این نمایش عظیم با دخالت و شرکت پنهان و آشکار انقلابیون چپ و طراحان بیگانه، رنگ انقلاب بخود گرفت.

نگاهی به لیست بالا بلندی که بهد از پیروزی آیت الله خمینی مقامات حساس و فرماندهی و بالاخره حکومت را بدست گرفتند و اغلب آنها مردمان فرصت طلبی بودند (و هستند) که یک شبه انقلابی شدند

و خود را عاشق رهبر انقلاب (که اکثر آنها را نمی شناخت) معرفی نمودند. روحانیونی نظیر رفسنجانی، اردبیلی، فلاحیان، لاجوردی، طبسی، خادمی، آذری قمی، خلخالی، مهدوی کنی، محمدی گیلانی، موسوی تبریزی، هادی غفاری که تا روز پیروزی انقلاب، در باره انقلاب و اهداف انقلابات و پیامدهای انقلابات و دگرگونیهای ناشی از آن چیزی نمیدانستند، قدرت‌ها را قبضه کردند، و بعد از به رگبار و چوبه دار بستن مخالفین حکومت خود (نه مخالفین انقلاب) کوشیدند و میکوشند به حکومت جابرانه خویش ادامه دهند... بدیهی است، این طبقه و هزاران نفر از مردمان شیاد و غارتگری که به یمن پیروزی انقلاب صاحب همه چیز (جز شرف و وطن پرستی) شده اند، اینک حتی نمیخواهند نام انقلاب را هم بشنوند.

ولی 30-40 میلیون نفر جوانی که تازه معنی و مفهوم انقلاب را دانسته اند، و از آنچه بر «انقلاب» و بر نسل آنها و بر پدر و مادرشان وارد کرد آگاهی کامل پیدا کرده اند، علاج نجات خود و ملت خود و نسل های آینده را نظیر همه انقلابات در به جوخه های دار بستن «مفسدین فی الارض» میدانند. 30-40 میلیون نفر یک قهرمان دیگری انتخاب خواهند نمود زیرا این یک نیاز حیاتی و علاج همه دردهای مزمن ملت ما است.

تراب سلطانیپور

\*\*\*\*\*

نامه های رسیده

تفسیر سیاسی روز در مورد جنگ ضدتروریستی جهانی

در همان اوانی که آمریکا اعلان جنگ بر ضد تروریسم جهانی داد، حمله اول خود را متوجه افغانستان نمود. درحین تدارکات جنگ و ارسال سرباز و مهمات به افغانستان چند نفر از سناتورها به رم رفتند و با محمد ظاهرشاه در نزدیکی شهر رم پایتخت ایتالیا ارتباط مستقیم برقرار ساختند.

واکنشی که نظام دیکتاتوری ارتجاعی مذهبی تهران نشان داد، اعلان نمود که آمریکانیها در باطلاقهای افغانستان، مانند ویتنام در گذشته، فرو خواهند رفت.

ولی رژیم سیاه مذهبی تهران، پس از فروپاشی دوقلوهای نیویورک از تصمیم آمریکا مات و مبهوت ماند و سکوت اختیار نمود. این سکوت فرصتی به مردم در ایران داد تا با حضور خود در میدان محسنی با گرفتن شمع در دست احساسات همدردی خود را به قربانیان در نیویورک به نمایش بگذارند و علناً حساب خود را در جدائی از رژیم حاکم نشان دهند.

ولی چطور شد که ناگهان تهران سکوت خود را شکست و با چنین جرات و تهوری اظهارات فوق را نمود؟

این اطمینان و آسودگی خاطر را آقای تونی بلر نخست وزیر انگلستان قبل از ورود آمریکا از درون هواپیمای خود تلفونی به کودکان خلف خود در تهران داد و وزیر خارجه خود را روانه تهران نمود. همانطوریکه انگلستان خود را در زیر سایه آمریکا پنهان نموده و در مناطق تحت نفوذ سیاسی گذشته اش در کنار آمریکا حضور مستقیم دارد، مانند خلیج فارس، حضور خود را در افغانستان امری ضروری و سیاسی میداند و حاضر نیست به هیچ قیمتی دست از رقابت پشت پرده سیاسی خود بر ضر آمریکا بردارد. بطور کلی و اصولاً حکومت لندن از حضور آمریکا در آن مناطق بسیار ناخشنود

است. در این رابطه میتوان بعنوان مثالی از کشته شدن ماژور ایمبری بدست خمینی و پسندیده یاد کرد (ماژور ایمبری کنسول آمریکا بود که در هیجدهم ژوئیه 1924 در خیابان شیخ هادی در واقعه سقاخانه در جریان عکسبرداری کشته میشود و مانع عقد قرارداد با کمپانی سینگرلر هلندی آمریکایی میشوند. طرح این ماجرا توسط آقای ساکسون انگلیسی انجام میگردد که از سالهای 1920 تا 1922 پسندیده - خمینی را در شهر کراچی تعلیمات ضروری داده بود).

غرض ورزی و منافع جویی بی حد و مرز انگلستان در کشورهای خلیج فارس از جمله و به ویژه ایران از اواسط قرن نوزدهم، از رقابت روس و انگلیس گرفته تا سیاستهای تجزیه جویانه انگلستان در ایران در دو سده گذشته و نیز همکاریهای دور و نزدیک این دولت استعماری با روحانیون ارتجاعی، همگی نشان دهند این واقعیت است که انگلستان هنوز از قربانی کردن ایران بخاطر منافع سلطه گرانه خود دست برنداشته است.

این موضوع را میتوانیم بخوبی در زمان رضاشاه بزرگ بخصوص پس از وقایع شهریور بیست مشاهده کنیم. بدین جهت پس از وقایع شهریور 1320 عوامل مذهبی تروریستی همیشه وابسته به لندن بنام اخوان المسلمین به سرپرستی نواب صفویها، خلیل تهماسبی و کمک دهنده آنها هاشمی رفسنجانی را برایمان به ارمغان آوردند که از جمله به ترور هژیر، رزم آرا، دهقان، منصور، کسروی و دو مهندس مبتکر ساعی و ارجمند گردید. از ترورهای ناکام میتوان از پانزدهم بهمن ماه 1327 بر ضد شاه فقید و علاء نام برد. در آن دوران خلیل تهماسبی حتی مورد تفقد رئیس مجلس ابوالقاسم کاشانی قرار گرفت.

پس از قربانی نمودن ایران از وقایع شهریور توسط انگلستان جهت جلوگیری از پیشرفت ایران، ملی شدن صنایع نفت ایران توسط لندن بنام طرح چکمه بمیان آمد که مجری آن بعنوان ابزار کار سیاسی در برون آمریکا بود و در درون توده مذهبی ها بودن انگلستان از جمله دو هدف سیاسی را دنبال نمودند:

1- اقتصادی که میلیاردها پوند منافع ایران را و در سراسر جهان بعنوان شریک بالا کشیدند و ماندند.

2- از دکتر محمد مصدق سمبلی ساختند که در طرحهای سیاسی و جنایی دیگر از این ابزار درازمدت بر ضد ثبات داخلی و بر ضد وجاهت آمریکا در منطقه بهره بگیرند.

در این راستا مشاهده کردیم که در فاجعه ملی 1357 چگونه حتی مارکسیستهای اسلامی از نام مصدق جهت اغفال جوانان سود گرفتند و ایران را بدست خودیهای به اصطلاح روشنفکر از هر جناح تسلیم بنیادگرایان اسلامی وابسته به لندن نمودند.

در ماجرای حمله به افغانستان رژیم لندن نقش تاکنونی گذشته خود را بعهدہ فرزند خلف خود رژیم تهران واگذار نموده و خود را در این مناطق نفوذ گذشته خود را در زیر سایه آمریکا پنهان ساخت.

رژیم بی اراده و سرسپرده تهران هم همچون کودکی حرف شنو آنطوریکه در مدارس عالییه قم، مشهد و... آموخته بود دستورات دیکته شده ارباب را مو بمو بمورد اجرا گذاشت و ادامه داد تا ثباتی در افغانستان بوجود نیاید و یا تا آنجا که ممکن است این ثبات به تأخیر افتد.

کابل هنوز کاملاً آزاد نشده بود گروه طالبان و القاعده در حال عقب نشینی به قندهار بودند که تهران نماینده خود را بنام اسماعیل خان راهی هرات نمود و کنسولگری خود را برپا ساخت.

افغانهاي تروريست و تعليم يافته جمهوري اسلامي با عده اي از پاسداران همين قماش جهت همياري به هرات گسيل يافتند تا اختلافات نسبتاً فرونشسته را دوباره روشن کنند. حکومت لندن براي کم کردن شک و شبهه در مقابل آمريکا دست به يك حيله زرگري زد و سفير خود را که يك زن ايراني تبار يهودي بود، عازم تهران ساخت تا بظاهر رژيم تهران از در مخالفت روبرو گردد و تبليغاتي هم براي رژيم فقها باشد.

مأموريت ديگر رژيم اسلامي و تروريستي تهران تبليغات ضد وجاهت آمريکا در منطقه بود مانند تظاهرات مذهبي در پاکستان، در بمبئي، در غرب افغانستان، در اندونزي تا در فيليپين و امارات عربي در خليج فارس...

به موازات آن در برنامه ضدآمريکائي و ضد ثبات در افغانستان و گروگانگيري آمريکائيها در افغانستان، عربستان، پاکستان، هند... و فيليپين منظور گرديده بود که در کنار سياست اختلاف بيانداز و حکومت کن اهرم مذهب شديداً وارد عمل گرديد. سر نخ تمام اين ماجراها بعد از لندن در دست رژيم تهران قرار دارد که استاد بحران آفريني و جار و جنجال سازي جهت انعطاف فکري ميباشند.

در اين ميان نيز يك اختلاف مذهبي بين تيره هاي هندي - پاکستاني در رابطه با کشمير ساخته شد. چنين سياست حساب شده را با موجي جديد با طراحي تاکتيکي به زندانهاي افغانها در پاينگاه آمريکا در کوبا کشانده شد تا نظر جهانيان را معطوف به خود سازد.

مشابه اين امر را از ديد ديگري در سفر خاتمي به نيويورک قبلاً شاهد بوديم که در رأس آن از سوي آقاي کرويبي که در جريان ايران گيت نقش داشت فرستاده شده بود و آقاي سايروس ونس وزير خارجه کارتر از ايشان استقبال نموده بود و از سوي ديگر گوگوش خانم خواننده و هنرمند ايراني را فرستادند و امروز با رشوه و مخارج ديگر رژيم تهران روي همين حساب براي برپائي جشن خود در دوازدهم فروردين 1358 از افراد سرشناس زيادي و متحدين برون مرزي خود در آلمان بهره تبليغاتي ميگيرد تا جوانان خودجوش درون مرزي را اغفال و دلسرد سازد. البته دولت آلمان هم بعنوان دلال سياسي انگلستان در اين زمينه ها هنوز همکاري شديدي با رژيم تهران دارد و دست و دل باز براي عوامل وابسته به تهران خرج ميکند و بسيار راديکال با پناهندگان ايراني رفتار مينمايد.

در ملاقاتي که اخيراً کلينتن رئيس جمهور اسبق آمريکا با آقاي توني بلر نخست وزير رژيم لندن انجام داد، توني بلر اظهار نمود که در صورت حمله مجدد آمريکا به عراق حاضر است صد و پنجاه هزار سرباز به خليج فارس اعزام نمايد تا «دوست» خود را همراهي کند. اين تعداد سربازان انگليسي در حوزه خليج فارس بهيچوجه با تعداد سربازان آنها در افغانستان قابل مقايسه نيست و اين نشان ميدهد که اگر آمريکا بار ديگر اغفال سياسي انگلستان گردد مسئله ايران و مسائل ديگري بايستي در آنها نهفته باشد. ناگفته نماند که عدم موفقيت رهبران اقليت هاي مذهبي در هند در همين راستا و تاکتيک هاي قديمي ميباشند.

در يك جمع جبري به نکات ذيل برخورد مينمائيم:

- 1- سياست نفاق افکني اين دو قرن گذشته در منطقه در کنار بقول لرد کرزن اهرم بر ضد ثبات و ضد منافع و مصالح ملي کشورهاي اين حوزه کارساز باقي مانده اند.
- 2- پارلمان اروپا در زير نفوذ گسترده سياسي انگلستان و دلال سياسي آلمان هم پشتيبان رژيم تهران هستند و هم چوب لاي چرخ جنگ بر ضد تروريسم جهاني آمريکا ميگذارند.

3- در هیچیک از رسانه های گروهی بین المللی انتقادات جدی بر ضد رژیم لندن دیده نمی شود.

4- آمریکا که اکثراً مجری سیاستهای ضد ملی انگلستان در ایران میباشد، درسی از سیلی سیاسی، دیپلوماسی لندن در گذشته و در فاجعه ملی 1357 در ایران نگرفت و هنوز خام بوده و فریب رژیم لندن را میخورد.

5- آمریکا روز به روز بیشتر در نبرد ضد تروریستی جهانی غرق میشود و وضع مبارزه آمریکا بسیار بغرنج و پیچیده تر از تصور خودشان میشود که شاید منجر به جنگی در خلیج فارس بشود، هدفی که رژیمهای لندن و تهران دنبال مینمایند. آمریکا در این نبرد در کلاف سردرگم پیچیده میشود و یا کشانده میشود که نتیجه خوش برای آمریکا به بار نخواهد آورد.

6- آلمانها که نژاد همیشه اکسترمی بوده و در عمل رادیکال میباشند، پس از سال 1979 علناً دلال سیاسی انگلستان گردید، مانند 29 آوریل 1997 (دو هفته پس از رأی دادگاه میونس برلین و محکوم ساختن رژیم تهران بعنوان یک نظام تروریستی) سی میلیون مارک برای انتخاب خاتمی خرج کردند (راديو تلویزیون وین). در رأی دادگاه به اثبات رسید که تمام دستگاههای امنیتی آلمان با تروریسم رژیم تهران بر ضد ایرانیان برون مرزی و پناهندگان سیاسی همکاری نزدیک داشتند. در این راستا رأی دادگاه میونس، رأی دادگاه دوسلدورف در رابطه با صادق طباطبائی، قوانین اساسی خودشان تا منشور سازمان ملل و کمیسیونهای وابسته بدان را به زیر پا افکنده و روش خشن خود را بر ضد پناهندگان ایرانی شدیدتر نمود.

7- در رقابت سیاسی بین انگلستان و آمریکا پارلمان اروپا از رژیم تهران در هر نوع دخالت ضد آمریکایی در کشورهای اسلامی حمایت مینماید و حتی مانع صلح بین اسرائیل و فلسطین میشود.

8- اگر چه آمریکا پی برده است که مرکز تروریستی و ریشه آن در تهران است، ولی با نفوذ سیاسی انگلستان در آمریکا و یا روی عدم تجربه سیاسی نمیخواهد و یا نمیتواند انگشت خود را در عمل بر روی رژیم تهران متمرکز کند. لذا غالباً بیراهه میرود.

9- انگلستان علاوه بر دو حربه سیاسی فوق الذکر (مذهب و اختلاف بیانداز) سر نخ اکثر چپ گرایان ایرانی و ملی-مذهبی ها را در دست دارد و در کنار سازمانهای رنگارنگ اسلامی در لندن مورد حمایت خود قرار میدهد. این طیف چپ وابسته و بدون اراده بسود رژیم تهران نیروهای ترمزکننده اتحاد ملی و فعلی ایرانیان را در برون مرز تشکیل میدهند و در صورت تغییر رژیم بعنوان عاملی، مانند گذشته ثبات داخلی کشور را متزلزل میسازند.

10- رژیم تهران موفق شده برای خوش رقصی در مقابل رژیم لندن، روی پائین بودن سطح فرهنگی در افغانستان تا حدودی جلوی انسجام ملی را بگیرد، چیزی که انگلستان متجاوز از صد سال برایش زحمت کشیده تا از طریق تکروی سران عشایر از هرکدام روی بیسوادیشان رئیسی بسازد که توجه به منافع و مصالح و اتحاد ملی خود نداشته و ندارند.

11- انگلستان در احزاب آمریکا و سازمان ملل متحد نفوذ سیاسی دارد و با سرگرم ساختن سیاسی آمریکا در منطقه فرصت تجدید نظر در تاکتیک خود بدانها تاکنون داده نشده است و نظر آمریکا را بیشتر به مسائل فرعی کشانده تا پیش زمینه های تاکتیکی، دیپلماسی های دیگری بر ضد آمریکا آماده شوند آنها مجدداً با قربانی ساختن منافع ملی کشورهای درگیر در منطقه!

12- در این راستا تمام موازین بین المللی، حقوق و اخلاق سیاسی، نظریات سازمانهای وابسته به سازمان ملل مانند ژنو، لندن، استراسبورگ، لاهه... تا وین را ندیده میگیرند و در مقابل کل جنایات روزمره درون مرزی کور، کر و لال شده اند. این سیاست باندي هاي دريائي در گذشته بود که با تغییر لباس دنبال میشوند.

سازمانهای کشوری وابسته به کنوانسیونهای فوق مانند حقوق بشر، عفو عمومی، صلیب سرخ با شعارهای بی آزار ضد رژیم تهران اکثراً در دست فاجعه آفرینان ایرانی سال 1357 میباشند که دارای بودجه های سری هم مانند سالهای 1960 به بعد نیز میباشند (ابراهیم یزدی در آمریکا، زربخش، کوثری، محمد رفیع، لاهیجی، بهمن نیرومند، نسرین بصیری، ابوتراب پورترابی، منصور بیات زاده، مهدی خانبابا تهرانی، منوچهر صالحی، راسخ افشار، پرویز دستمالچی، بابک امیرخسروی، باقر مرتضوی، کاوه نیرومند، بهمن امیرحسینی، فریدون والی پور... تا پیروان حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی در زیر پوشش دموکراسی و مردم سالاری).

مدرک: از جمله جنبش سوسیالیستی شماره 13 سال 1367، کیهان لندن شماره 596 بقلم بهمن ساوجی زاده.

13- انگلستان سهم قابل توجهی از منابع طبیعی خلیج فارس و از بحر خزر میخواد تا راه صلح و ثبات در خاورمیانه هموار گردد.

14- پیشنهاد: قیامها و جنبشهای خودجوش درون مرزی را بایستی برای جلوگیری از يك گوادولوپ احتمالی دوم تقویت روحی نمود تا زمان فروپاشی رژیم تهران کوتاه تر گردد. این کار امکان پذیر است زیرا محل نشست واقعی ولایت فقیه در لندن و مانند گذشته در برون مرز قرار دارد و رهبری میشود. هدف آخوند (لندن) دنبال نمودن هشتم دسامبر 1978 بی بی سی است.

15- تمام تجزیه تحلیل ها و تفسیرهای علمی و سیاسی در رابطه با ایران در دست نیست. زیرا نظام تهران در هیچ موردی اصولی نیست و با معیارهای منطق در تضاد است، لذا منطق کارساز نیست، بلکه باید با همان حربه آنها به جنگ آخوند و تروریسم جهانی رفت. خردگرایان دولتمردان و اندیشمندان ایرانی بایستی تمام هم خود را در این راستا و با يك مدیریت فرهنگ مبارزه سیاسی تازه ای بکار گیرند.

عدم توجه و تأمل به اینگونه طرز فکر و یا فرضیه بعمر جمهوری تهران-لندن-برلین یعنی سیاستهای اقتصادی-جهانی اروپایی با تهران خواهد افزود که با منافع ومصالح ملي ما و کشورهای منطقه در تضاد است.

دوستان به اصطلاح آمریکا در منطقه در مسیر سیاست لندن اظهار نظر مینمایند، مانند آقای کوفی انان دبیر کل سازمان ملل تا مادامی که لااقل چهل درصد از سازمانهای سیاسی برون مرزی متحد نشوند، وزنه حساب شده بحساب نخواهند آمد، آیا درین لحظات بحرانی و سرنوشت ساز سران سازمانهای مشروطه خواه حاضرند دست از خود مطرحی بردارند و انسجامی بین خود بوجود آورند تا بتوانند سایر گروههای دگراندیش و بیفتوتان را بخود جلب و جذب نمایند؟

از این طریق میتوان در مقابل بازار آشفته و بحران ساز لندن، تهران ایستادگی نمود و سایر مشکلات احتمالی را در آینده تحت الشعاع اراده ملي قرار دهند.

خبرنگار فرهنگ سیاسی و عضو آزاد جامعه خبرنگاران آلمان

## خودسازی برای پیروزی

انسان مانند تمام جانوران دارای غرائز مخصوص به خود میباشد. ساده ترین تعریف غریزه اینست که: «عادات و رفتاری که هر موجود جاندار از بدو تولد بطور ناخودآگاه از خود بروز میدهد، و این عادات در طول تاریخ حیات نسلها، تسلسل داشته و منقطع نشده است.»

دانشمندان علوم انسان شناسی به این نتیجه مشترک رسیده اند، که غرائز مادرزادی باوجود اینکه در جانوران مشابه کاملاً یکنواخت بوده و خارج از محدوده آموزش و پرورش میباشد، ولی شرایط اقلیمی و طبیعی در نوع غرائز اولیه موجودات هم نژاد تأثیر عمیقی خواهد داشت.

این تغییر نژادگی از یکطرف دست آویز گروهی از خود بزرگ بینان در برهه هایی از زمان شده، و فلسفه غیرانسانی نژادپرستی «راسیسم» شکل گرفته است. فلسفه «راسیسم» ارتباط غیرقابل تفکیکی با «جبر و تقدیر» در مقابل «اختیار و تقدیرآفرینی» دارد.

در کشور ما، یکی از تاریک ترین دوران حکومت «جبر و تقدیر»، در طول استیلای خلفای اموی بوده است. زمان ننگ آوری که اعراب بیابان گرد و بدوی، دم از برتری نژادی نسبت به ایرانیان زدند، و آتشی را برافروختند، که نه تنها میلیونها نفر از اعراب در کام آن سوختند و هنوز هم پس از هزار و سیصد سال در قلب ایرانیان، شعله های خشم و نفرت از این لاف ابلهانه زبانه میکشد.

البته هدف آن صحرانوردان تازه به قدرت رسیده، سرپوش نهادن بر دیگ جوشان خشم و خروشی بود که در نهان خانه ضمیر ملت بزرگ ایران بنیان حکومت بیابان گردان را بلرزه افکنده بود، خلفا متوجه شده بودند که هیجان ملت، انفجار سرنوشت سازی را در پی دارد و تازه به تمدن رسیدگان تازی از وحشت قیام ایرانیان خواب و خوراک آسوده را از دست داده بودند.

در آن لحظات حساس تاریخی، ناگهان دستاربندان حيله باز، مسئله خانه برانداز «جبر و تقدیر» را پیش کشیدند. با این افسانه شوم و دیرینه بادیه نشینان، که «انسان موجودی است بی اراده در مقابل جبر و بازی تقدیر، سرنوشت هر انسان، از بدو ولادت بر پیشانی او نوشته شده و با این تقدیر الهی نه یارای ستیزی است و نه توان گریزی.»

و به این ترتیب ضعف و ناتوانی خود را در کشورداری و دین پروری به حساب خواست خداوند گذاردند و بی لیاقتی دودمان فاسد خویش را «صلاحید باریتعالی شمردند» و مبارزه با آن روش جنایت آلود در حکومت تحمیلی را، «محاربه با خدا و رسول» نام نهادند، و بدعتی ناخوش نهادند که هنوز هم با عواقب شوم آن، دست به گریبان هستیم.

این چنین بود که برای آدمیان «فقیهی» در این جهان، و «شفیعی» برای آن جهان تراشیدند. این دلالات در میان «انسان و خدا»، آدمیان را موجودات بی عقل و شعور و «سفیه» شمردند که نیازمندان «ولایت» هستند.

اعراب بدوی را توان درک عواقب این بازی سیاسی نبود، ولی ایرانیان که از فرهنگی کهن و پربر بار بهره ور بودند از این تحمیل سر برتافتند و دیری نپائید که سردار بزرگ ایرانی «ابومسلم خراسانی»

خط بطلان بر تمام «قضایای الهی»! کشید و فلسفه جبر و تقدیر و نژادپرستی اعراب بیابان گرد را به زباله دانی تاریخ حواله نمود و بفرمان آن ابرمرد تاریخ ساز، ظرف یکروز ششصد هزار نفر از این نژاد باصطلاح برتر بدست آزادمردان ایرانی گردن زده شدند.

### بهانه نژاد پرستی

بطور کلی هر فلسفه ای را زیر بنا و پایه ای استدلالی نیز هست. این امر مسلم است که مقدار زیادی از سرنوشت انسان بستگی به «جبر و تقدیر» دارد. به این معنی که ما از پدر و مادری زاده شده ایم که آنان را انتخاب نکرده بوده ایم، در شهر و دیاری از دنیای بزرگ پای به جهان گذاشتیم، که کوچکترین دخالتی در انتخاب آن نداشته ایم، حتی نام و نشانی بدون اجازه ما بر ما نهاده شده است که ما از آن آگاهی نداشته ایم، و به همین ترتیب، در تعیین نوع خانواده، محله و محیط پرورشی، تربیتی و آموزشی، بهداشتی و اجتماعی، و هزاران عامل دیگر به ما تحمیل شده که ما هیچگونه نقشی در تعیین آنها نداشته ایم. تا اینجا سرنوشت هر یک از ما را «جبر و تقدیر» رقم زده است. و حقیقت وجودی ما در ماورای اختیارتمان تکوین یافته است.

ولی آیا این فرمان جبر بایستی تا ابد بر ما حکومت کند؟ و یا اینکه ما میتوانیم حاکم بر سرنوشت خویش باشیم؟ جواب این سنوال بسیار ساده است، زیرا هیچ فرد عاقل و بالغی نمی خواهد بصورت یک برده و یا بنده زندگی کند.

### راه رسیدن به پیروزی

- 1- باید بدانیم که هیچ قدرتی در جهان، از قدرت کنترل و تسلط ما بیرون نیست.
  - 2- باید بخواهیم که بر سرنوشت خویش حاکم باشیم.
  - 3- از «خود فراموشی» که ما را قرنهایست به آن دچار کرده اند نجات یابیم، و بدانیم که «چه» بوده ایم؟، «چه» هستیم؟ و «چه» باید باشیم؟
  - 4- در خود فرو رویم و «خود» را بشناسیم.
  - 5- برای آینده بهتر «خود» را بسازیم.
  - 6- آنگاه با سرمایه کافی و ذخیره علمی و تجربی آماده «نبرد» شویم، نبردی سرنوشت ساز و بی امان برای بهبود زندگی خود و هم میهنانمان.
  - 7- باید اطمینان داشته باشیم تا میهنمان نجات پیدا نکند، هرگز نه خود روی خوشی و شادی خواهیم دید و نه نسلهای آینده ما. بنابراین همانطور که در بالا اشاره کردیم، هیچگاه نمیتوان نقش حکومتیهای فاسد را نادیده گرفت.
- آینده وقتی بروی ما ایرانیان لبخند خواهد زد، که گریبان مام میهن را از چنگال خون آلود وارثین «خلفای دروغگو» نجات بخشیم.

راه نجات ایران، این است و جز این نیست.

بپا خیزید ای سوگواران، ای وارثان سربداران، بپا خیزید که نامردان بکارند، همه مردان عاشق سربدارانند

من به عنوان يك جوان ایرانی به نمایندگی تمامی جوانان آزادی خواه ایران از تمامی هموطنان عزیز که چه در داخل و چه در خارج از کشور با تمامی مشکلات موجود در تلاشند تا ایران را از دست شیادان و جنایتکاران برهانند متشکرم و از یزدان پاك برای ایشان یاری میطلبم، ولی با توجه به آنچه تاکنون گذشته و در حال گذر است، لازم دیدم نکته هایی را متذکر شوم. امید است مورد لطف و عنایت صاحب نظران واقع گردد و قدمی پیش تر و محکم تر برای هرچه سریعتر آزاد ساختن ایران برداریم.

اگر سر به سر به تن سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که ایران به دشمن دهیم

آنچه مسلم است مزدوران و جنایتکاران پس از گذشت بیست و اندی از حکومت خودکامه قدرتی به ظاهر پیدا کرده که در باطن پایه هایش متزلزل است ولی این به آن معنی نیست که بتوان با يك حزب کوچک آن را برانداخت، «دشمن نتوان ضعیف و بیچاره شمرد» ولی با اتحاد همه احزاب آزادی خواه و با یاری هواداران داخل کشور می توان به راحتی به پیروزی رسید. چرا چندین حزب؟ چرا همه یکی نمی شوند و با يك نام و با يك هدف پیش نمی روند؟ مگر هدف همه ما آزادی ایران نیست؟ مگر نه اینکه آنان که در راه آزادی قدم برمی دارند در اولین قدم از خود گذشته اند؟ پس آنان که از خود گذشته اند چرا بخود می اندیشند؟ مبادا برای بقدرت رسیدن خود هدف را نادیده بگیریم. تا کی ما جوانان در داخل ایران منتظر بمانیم تا یکی از حزب ها دستور تجمع در یکی از محلها را اعلام کند؟ که چه چیزی را ثابت کنیم؟ مگر جز آنست که عده ای دستگیر شوند و زیر شکنجه جان خود را از دست بدهند بی آنکه قدمی برداشته شود؟ چرا جان کسانی را که يك دنیا ایثار و گذشت و انسان دوستی و وطن پرستی است بیهوده به خطر اندازیم؟ اگر هدفشان اینست که بدانید مردم ایران چقدر از رژیم آخوندی خسته شده است با گشتی در ایران خیلی سریع متوجه می شوید که همه در رنجند و سکوتشان از رضایت نیست ولی چه کنند؟ باید یکنفر باشد که همه او را بخواهند و او هم قدم پیش بگذارد تا مردم بدو بپوندند. حتماً همه شما می دانید که جوانان ایران همیشه برای بقای ایران از جان خود گذشته اند و همیشه این را ثابت کرده اند گرچه در انقلاب اسلامی دچار اشتباه شدند و هدف رژیم آخوندی ضحاک صفت نبود ولی چاره چیست که ضحاک به قدرت رسید و جمشید زمان را آواره کرد. به نظر من باید به فردوسی بیش از پیش ارج نهیم و بر اشتباه خود بیش از پیش بگرییم. تا امروز همه میپنداشتند شاهنامه افسانه ای بیش نیست ولی امروز ثابت شد که پس از هزار سال آنچه افسانه می پنداشتیم به حقیقت پیوست و چگونه ضحاک به همان صورت بر تخت جمشید نشست با این فرق که اگر خوراک مارهای ضحاک هر روز مغز دو جوان بود اکنون هر روز مغز چند جوان را از راههای مختلف میخورند زیرا خوب مبادا تا وقتی مغز جوانان را نابود کنند می توانند حکومت کنند و هیچ انسان آزاده و فهمیده ای چنین بار ذلتی را تحمل نخواهد کرد. پس بهتر نیست همه احزاب یکی شوند و با يك نام و يك ناجی بپا خیزند و به جای وعده های کوچک تجمع وعده نهایی را پی ریزی کنند و با گذاردن وعده نهایی همه یکی شویم و دشمن را از آب و خاک بیرون کنیم و ضحاک را مثل گذشته در کوه به بند کشیم تا اینبار به حقیقت عبرت دیگران شود؟ به قول شاعر بزرگ: مورچگان را چو بیفتند نفاق، شیر ژیان را بدرانند پوست.

مبادا که ایران ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود

جو ایران نباشد تن من مباد

برین مرز و بوم زنده یکتن مباد

شهاب - ب. از ایران

\*\*\*\*\*

افشاگری بهت انگیز

ژیسکار دستن

رئیس جمهور سابق فرانسه

حدود چهار سال قبل آقای ژیسکار دستن رئیس جمهور اسبق فرانسه طی مصاحبه با جراید، از مهمترین و پیچیده ترین حادثه و فاجعه ای که در ایران و سایر کشورها، لرزاند و ده ها هزار نفر را قربانی نمود، پرده برداشت. وی گفت: وقتی من و صدراعظم آلمان وارد سالن کنفرانس گوادولوپ شدیم کارتر رئیس جمهور اسبق آمریکا و خانم تاچر نخست وزیر سابق انگلیس مشغول مذاکره دو نفره بودند. بعد از تعارفات معموله، کارتر به من و صدراعظم آلمان خطاب کرد که ما تصمیم گرفته ایم که در ایران تغییر رژیم داده شود، یعنی شاه برود و آیت الله خمینی باید بیاید و جانشین او بشود. من و صدراعظم آلمان با نهایت تعجب و تحیر به هم نگاه کردیم و جلسه را ترک نمودیم، زیرا روشن شده بود که رؤسای آمریکا و انگلیس ما را خواسته اند که تصمیمات خودشان را به ما ابلاغ نمایند. یعنی: نه حرفی، نه بحثی و نه اظهار عقیده ای...

اگر چنین ماجرابی در هر یک از کشورهای جهان اتفاق می افتاد میتوانست پیامدهای شوم و خونینی داشته باشد، زیرا رؤسای این کشورها ایران را به عنوان یک مستعمره و مردمان آنرا رعایا و بندگان حقیر خویش تلقی نمودند و سرنوشت آنها را تعیین می نمودند. عجباً، در برابر چنین افشاگری تاریخ و روشن شدن ماهیت یکی از بزرگترین دسیسه ها و توطئه دولت انگلیس که مثل همیشه دولت آمریکا و حتی رئیس جمهور آن کشور را آلت نمود تا به پیروزی انقلاب ضد آمریکا کمک کند، تفسیری، تحلیلی، اظهار عقیده ای و بازتابی از طرف هیچیک از «سران و رهبران» چپ و راست و چند هزار نفر روشنفکر نمایانی که در آخور صدام حسین و سیا و شیوخ فاسد خلیج فارس تغذیه می شدند و فقط شعار و طومار میدادند و میدهند به عمل نیامده است و حداقل گفته ها و پرده دری های رئیس جمهور فرانسه را سند معتبری برای اثبات توطئه ای که نام انقلاب بر آن نهادند تشریح و توصیف نمودند و ننوشتند و نگفتند که آقایان اکبر رفسنجانی و خامنه ای و خاتمی، بی شرمی و بی حیایی هم اندازه ای دارد!

پیرامون وصیت نامه اسدالله علم که چند سال قبل از انقلاب به زن خود وصیت کرده بود که یادداشتهای او بعد از انقراض سلسله پهلوی منتشر شوند، چندین بار بحث کرده ام و این سؤال را که پاسخ آنرا همه میدانند مجدداً مطرح میکنم که علم از کجا میدانست که سلسله پهلوی منقرض میشود؟ در این باره هم نه چندین هزار نفر نوکر فراماسونری انگلیس اظهار عقیده ای کردند و نه نوکران فراوان علم و نه چپ و راست نما که همواره با فراماسون ها همدست بوده اند از چنین سندی برای رسوا کردن آخوندها استفاده کردند!

\*\*\*\*\*

## استفاده ابزاری در سیستم قضایی و اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی ایران از قرآن مجید

از بدو تأسیس رژیم جمهوری اسلامی همواره هر کجا سردمداران رژیم به مانع و مقاومتی از طرف مردم و گروه‌هایی برخورد میکردند تحت عنوان حفظ اسلام عزیز مخالفان را سرکوب نموده و از نام اسلام استفاده ابزاری نموده اند. به شهادت خیلی از روحانیون وقت اما وحشتناکترین استفاده ابزاری که مسئولین قضایی - اطلاعاتی رژیم نموده اند از قرآن مجید کتاب خداوند مسلمین جهان است. اگر سلمان رشدی نویسنده ای که بعثت نوشتن مزخرفاتی تحت نام کتاب آیات شیطانی مرتد شناخته و طبق فتوای روح الله خمینی محکوم بمرگ گردید، نه تنها شخصی با نام مستعار آملی بازجوی وزارت اطلاعات مسئول بازجویی از همسر سعید امامی هزاران بار گنااهش بیشتر از سلمان رشدی است بلکه سلسله مراتب اداری و سازمانی تا کل نظام جمهوری اسلامی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی که این نوار را شنیده و دم برنیاورده اند مستوجب شدیدترین مجازات‌ها میباشند گناهی که بدترین توهین مستقیم به ذات پرورگار بوده و میباشد و فقط بخاطر خوش آمد و تأیید سخنان رهبر نظام انجام گردید، داستان بشرح زیر است:

طبق سندی که بصورت نوار ویدئویی (تصویر و صدا) توسط تریبونال (سازمان دفاع از زندانیان سیاسی در لندن) از ایران خارج شد و قسمت‌هایی از آن در اواخر ماه اوت 2002 از رادیو صدای ایران از آمریکا مستقیماً پخش گردید و قرار است مجدداً نیز با اعلام قبلی برای آگاهی بیشتر هموطنان عزیز پخش گردد مربوط به بازجویی همسر سعید امامی در زندان اوین میباشد (حدود سه سال پیش 9 که در فضایی با رعب و وحشت توام که فریاد شکنجه شدن زنی از اطاق مجاور بگوش همسر امامی میرسید. بازجویی وی تحت نام آملی به کرات و با تهدید و ارباب و فشارهای روحی بتدریج وی را وادار نمود تا در قبال سئوالات بازجو که مرتب سئوال میکرد با قرآن چه کردید؟ و هر بار زن امامی چیزی میگفت مثلاً آنرا در دستشویی گذاشتیم و لاغیر و یا ابا داشت اصلاً حرفی نزنند ولیکن زیر فشارهای سخت روحی و اصرار بازجو که با قرآن چه کردید؟ در حالیکه مشخص بود مطلب دیکته شده از قبل را اعتراف میکند (استغفرالله) گفت من و شوهرم سعید امامی هر بار که همبستری می کردیم با اوراق قرآن خود را تمیز مینمودیم. ترا بخدا ای خواننده و هموطن عزیز کدام انسان باشرافی حاضر است بخاطر رضایت مسئولین رژیم از قرآن کتاب آسمانی این چنین استفاده ابزاری نماید بخاطر آنکه پس از گرفتن این اعتراف با تمسک به آن همسر امامی را وارد نماید که پله من و سعید امامی جاسوس موساد و سیا بودیم و قتل‌های زنجیره‌ای را بدستور آنها انجام دادیم... و دیدیم که همان کتاب آسمانی چطور دست این شیاطین کافر را برای ملت بزرگ ایران رو کرد و کثافت واقعی رژیم را به جهانیان نیز نشان داد.

آدرخش - هلند

\*\*\*\*\*

## اسلام جهان وطنی سگی که پای صاحبش را گاز گرفت

حوادثی که در نخستین سال هزاره سوم میلادی پشت ابرقدرت آمریکا را بلرزه درآورد با گذشت ششماه برای ثبت در تاریخ از سوی ما نیز در این نامه یادآوری میشود.

11 سپتامبر 2001 برابر با 20 شهریور 1380 روز فاجعه ایست که در آن دو آسمان خراش چهارصد متری مرکز بازرگانی جهان در نیویورک و نیمی از ساختمان پنتاگون ستاد فرماندهی ارتش

آمریکا در واشنگتن با کوباندن سه هواپیما بدست تروریست های انتحاری اسلامی طعمه آتش شدند و چندین هزار کشته بجای گذاردند.

یک هواپیمای چهارم هم در همین روز پس از درگیری هواپیما ربايان با سرنشینانش پیش از رسیدن به نیروگاه اتمی که هدف او بود در پنسیلوانی سقوط کرد و منفجر شد. بلاي بزرگی از سر آمریکا گذشت.

دو ماه و یکروز پس از این حوادث در تاریخ 12 نوامبر برابر با 21 آبان ماه يك هواپیمای پنجم هم با کنده شدن یکی از موتورهایش بر فراز نیویورک بروی ساختمانها پرتاب شد و همه سرنشینان و کارکنانش را بکام مرگ فرستاد.

یکماه و 11 روز پس از این حادثه در بامداد یکشنبه 23 دسامبر برابر با 4 دي ماه چیزی نمانده بود که يك هواپیمای ششم هم که از پاریس بسوی میامی رهسپار بود بر فراز اقیانوس اطلس بسرنوشت همانندی دچار شده و بدون آنها بلغزد ولي خوشبختانه با مهار کردن تروریست اسلامی که يك گذرنامه انگلیسی داشت از انفجار جلوگیری بعمل آمد. اگر انفجار صورت میگرفت کسی زنده نمی ماند تا بگوید این جنایت بدست يك تروریست اسلامی دست پرورده مسجد بزرگ مسلمانان در لندن انجام گرفت.

چشم های الکترونیکی ابرقدرت که جنبیدن بن لادن را زیر گوششان هم ندیدند اگر خوب مینگریستند، ریشه این بلاهای آسمانی را در اسلام بازیهایی وي پیدا میکردند. از ماست که بر ماست. اینها همه خشم خداست که بر جان آمریکا افتاده است. تیری را که آمریکا بدست اسلام واپسگرا از پاکستان بسوی افغانستان رها کرده بود روی کوههای سربر آسمان کشیده آن کمانه کرد و چنان در نیویورک و واشنگتن بر دل خودش نشست که فریاد درد آن در جهان پیچید.

مراسم پرآب و تاب برگذاری سه دقیقه سکوت از سوی دولتمردان اروپایی برای جانباختگان این فاجعه که قربانیان جهانخوارگی دولت خودشان هستند نقطه اوج این عوامفریبی ها بود.

محمد خاتمی نیز مأمور بود که از جایگاه رئیس جمهوری بنام رژیم مزدور اسلامی صدای دروغین همدردیش را با آنان بیامیزد و نشان بدهد که برای او هم خون آمریکاییهایی که بدست تروریست پرورده خودشان کشته شدند از خون ایرانیانی که در جنگ هشت ساله ایران و عراق بسود اسلحه فروشان بیگانه بر خاک ریخته شد رنگین تر است.

عملیات تروریستی همین بن لادن در سه چهار سال گذشته علیه پایگاه سربازان آمریکایی در عربستان سعودی (با همکاری با جمهوری اسلامی ایران)، سفارت آمریکا در سودان و ناوگان جنگی آمریکا در دریای عمان و... که بیش از صد کشته بر جای گذاشت با هیچ واکنشی از سوی آمریکا روبرو نشد.

دولت آمریکا که برای جان شهروندان خودش هم ارزشی قائل نیست دست پاکستان و طالبان را برای تأمین منافع کمپانیهای نفتی بر سرنوشت ملت ستمدیده افغانستان بازگذاشته بود. راه عبور لوله های نفت و گاز آسیای میانه از افغانستان و پاکستان تا دریای عمان و بازارهای فروش ببهایی نابودی يك ملت هم شده است باید گشوده میشد، آرزویی که کمپانیهای نفتی چه بسا بگور ببرند.

عدو شود سبب خیر اگر خدا بخواهد. وزیدن نسیم آزادی به افغانستان ارمغانی است که بن لادن از نیویورک برای افغانها فرستاد، وگرنه نفتخواران انگلیسی - آمریکایی بنا به خبرهای درز کرده

خوابهاي ديگري در رابطه با برخي سران طالبان براي يكسره كردن كار اين سرزمين براي آنها ديده بودند.

ولي سازمان القاعده كه از همكاري يك مافيايي نيرومند آمريكائي بهره مند است زودتر از آنها دست بكار شد و يك روز پس از ترور احمد شاه مسعود توانست ابرقدرت را بزانو درآورد.

شبكه آن كارمندان دزد سيا كه در افغانستان کنار بن لادن جا خوش کرده بودند و پولهاي بي حسابي از راه قاچاق مواد مخدر به جيب ميزدند نيز بايد درين فاجعه دستي داشته باشند.

اگر آقاي جرج بوش كه در مبارزه با تروريسم ميگويد «هركس با ما نيست برماست» همچنان پاي بند اين پيام است، پس چرا همكاريهاي انگلستان با جمهوري تروريست اسلامي را تاكنون نادیده گرفته است؟

سفر شتابزده توني بلر نخست وزير انگلستان پس از فاجعه 11 سپتامبر به تهران و دو دیدار پي در پي جاك استراو وزير خارجه اش از آخوندها، كه رسانه هاي مزدور كوشيدند به حساب پراه آوردن جمهوري اسلامي بگذارند، ايرانيان بدرستي به انگيزه جلوگیری از فروپاشي رژيمي كه يك لنگش در هواست و آفتاب عمرش به لب بام رسیده است تشخيص دادند. لغزندگي فراينده آخوندسالاري لاشخوران بي آبروي انگليسي را به گيجي انداخته است.

محمود هاشمي عراقي رئيس جنایتكار قوه قضائيه جمهوري اسلامي كه شمار زندانيان را به ششصد و پنجاه هزار تن يعني بيش از دويست برابر رژيم گذشته برآورد ميكند بتنهائي نشان ميدهد كه اين رژيم هيچ پاىگاه مردمی ندارد و تاكنون با زور و پشتيباني بيگانگان، بويژه انگلستان و دستكم زير سبيل گذاشتن آمريكا بيهاي كشتار و بند و شکنجه صدها هزار ايراني برجا مانده است. آمريكا بايد به اين پرسش پاسخ بدهد كه آيا اسلام جهان وطن همچنان يكي از اهمهاي جهانخوارگي او را تشكيل خواهد داد و يا سياست او بتدريج بسوي تفاهم با ديگر كشورها و احترام به ديگر ملتها متمایل خواهد گشت؟ سيماي جامعه نوين افغانستان و روند بازگشت مردمسالاري بدین سرزمين اسلام زده تا اندازه اي درين زمينه تكليف ما را روشن خواهد كرد.

كوفي عنان دبیر كل سازمان ملل كه هم از توبره دولت آمريكا ميخورد و هم از آخور مافيايي پول و قدرت پس از يكسال براي بار دوم به تهران بديدار خامنه اي رفت ولي نگفت چه ارمغاني از گفتگوهايش با سرکرده تروريستها براي بشريت با خود بازآورد. تنها ره آوردش از اين سفر آن بود كه خود را فریفته آزادي بيان در جمهوري اسلامي خواند و با اين ياهو پردازي ته مانده آبرويي را هم كه سازمانش داشت بر خاك ريخت. دبیر كل انبوه روزنامه نگاران و آزاديخواهاني را كه در شکنجه گاههاي رژيم در پي تكليفي بسر ميبرند و جان ميسپارند بفراموشي سپرد و نپرسيد چرا بيگناهاني را كه بيهانه توطئه براندازي گرفته اند و مدركي بر عليه شان ندارند آزاد نمي كنند؟ بيگمان بهمان دليل كه او هم مانند آخوندها ميداند كه همه ملت ايران كمر به براندازي رژيم مزدور بسته است.

پافشاري برخي سناتورهاي آمريكائي براي يافتن راه سازشي با سردمداران تروريسم آخوندي برغم تودهنی هاي خفت باري كه از سران رژيم ميخورند، ارزش پيام رئيس جمهورشان را در باور جهانيان تا سطح يك رجزخواني بي پشتوانه پائين مياورد. ابرقدرتي كه معلوم نيست در مبارزه با تروريسم خودش هم (با ماست يا برماست)...

در همان زمان آخوندها که پس از فاجعه 11 سپتامبر يك چند ماستها را كيسه کرده بودند با اشاره انگلستان دوباره دم درآورده اند و آمریکا را بباد دشنام و ناسزا میگیرند. خنده دار آنکه ابرقدرت هم گویی با سر و صدای این طبل تهی دارد جا میزند. شاید میداند که در این جا هم برخی نمایندگان فاسد و خریداری شده سیا زورشان را در کفه ترازوی تروریستهای اسلامی ایران گذاشته اند و بدولت و ملت خودشان خیانت میورزند.

نخستین شرط اعتبار یافتن پیام جرج بوش مهار کردن نیروهانیست که در خود آمریکا شالوده اسلام جهان وطن را سالها پیش از خاکستر شدن اشمانخراشها ریخته اند. اینان از همکاری تنگاتنگ انگلستان که دست از اسلام بازی برنمیدارند و در همان حال خود را بهترین دوست آمریکا نیز خواند بهره مندند با داشتن چنین دوستی آمریکا چه احتیاجی به دشمن دارد؟ اسلام جهان وطن همزاد اهریمن پلیدی بنام سید روح الله خمینی است که با او 23 سال پیش پا بدین جهان گذاشته و بازو به بازوی یکدیگر در خدمت باستعمار تاکنون اینهمه ویرانگری و کشتار و جنایت کرده اند.

با مرگ جمهوری اسلامی در ایران يك بدنه بزرگ اسلام جهان وطن فرومیریزد.

جمهوری اسلامی برآمده از توطئه بزرگی است که آمریکا و اروپا یا بزبانی دیگر باختریان و کشورهای صنعتی برای نابود ساختن دستاوردهای علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ما کرده بودند تا خود به آسانی در سایه سرکوب آزادیها بدست رژیم مزدور به چپاول ثروتهای طبیعی مان پرداخته و با گسترش بیکاری و بینوایی و پریشان سامانی مردم این سرزمین را بصورت مصرف کنندگان بنجل های خود درآورند.

آتش جنگ هشت ساله ایران و عراق که سالها پیش از انقلاب اسلامی در پی آن بودند سرانجام با این انقلاب افروخته شد. ولی در حالیکه پیش از پایان دومین سال میرفت با پرداخت 60 میلیارد دلار غرامت جنگی از سوی کشورهای عرب به ایران پایان پذیرد بدستور خمینی یعنی بفرمان استعمار بیش از شش سال دیگر با ویرانیها و کشتارهای چند برابر بیشتر بزبان ایران و بدون غرامت جنگی ادامه یافت.

نقش برجسته علی اکبر هاشمی رفسنجانی که یکی از پیشرفته ترین آخوندهاست در این خیانت از کسی پوشیده نیست.

اگر بیم فروپاشی رژیم مزدور نمیرفت، استعمار بدش نمی آمد دستور نوشیدن جام زهر برای خمینی را یکی دو سال دیرتر صادر کند.

برای اینکه ایرانی نتواند از زیر بار ناسامانیهای این جنگ ویرانگر کمر راست کند و به سازواری و بهبود زخمهایش پردازد جانشینان خمینی دستور داشتند بنام شریعت اسلام و پیرایه های دست و پاگیری که بر آن بستند همه راههای آبادگری را بر ایرانیان ببندند.

نوبد آزادی و امنیت و قانون هنوز هم آن سه چهار میلیون ایرانی را که سرمایه و دانش بیشترشان نوشداروی جامعه دردمند ایرانست از بازگشت به میهن باز میدارد.

مردان خدا بگوشه ای زان رفتند

کامروز مخنثان جهان بگرفتند

## پیامبران خرد (2)

نوشته: شهریار شیرازی

بکوشش: هوشنگ معین زاده

پس از خواندن عنوان جزوه که «جدال ابدی دین و وجدان آگاه» بود آنرا باز کردم و شروع به خواندن آن نمودم. از دیدن عبارتی که بر بالای صفحه اول آن نوشته شده بود، تکان خوردم. مضمون آن چنین بود:

«و آن خدا جهان و آفتاب را بوجود نیاورد، آدم را نیافرید. معنا را وضع ننمود و حق را تعریف نکرد.»

برداشت من بطور کلی از محتوای آن عبارتست از اینکه بین ظهور ادیان و ضعف عقلی و علمی بشر رابطه مستقیم وجود دارد. ولی از آنجا که تکامل و پیشرفت فرهنگی بتدریج این ضعف را از میان میبرد، لحظه ای فرامیرسد که ادیان، علت وجودی و نیز انگیزه‌هایی را که جریان تاریخی آنها را تضمین میکرده از کف خواهند داد و بالاخره از مقابل نیرویی که علم و خرد آن را پشتیبانی و دنبال میکنند خواهند گریخت و در صورت ادامه‌ی مقاومت، نابود خواهند شد.

قسمتی از آنرا که جدالی است بین دین و به اصطلاح وجدان آگاه انسانی، عیناً برایت میخوانم:

«ایفاگر نقش دین، مرد نحیف و سیه چرده ای است بنام «یارالله» که لباس بلند و شندری و موهای ژولیده و ریش انبوه، حال و روزش را روشن میکند. یارالله سراسیمه و پریشان حال است و در حالیکه رمق چندانی برایش باقی نمانده سعی دارد پناهی بجوید و یا از شهر بگریزد و خود را نجات بدهد. اما به امید آنکه دستی بقصد کمک بسویش دراز شود گهگاه با صدایی بلند از اهالی استمداد میجوید. منتها کسی بدادش نمیرسد. یارالله خود را بهر در گشوده‌ای که نزدیک میکند آن در بسته میشود و هیچ در بسته ای برویش گشوده نمیشود. فریادش بلند میشود: دري به رویم بگشانید. دلي بحال زارم بسوزانید. مرا از گزند این غدار مصون سازید. آخر ای مردم، من روزگاری محبوب شما بودم. ولی کسی گوشش بدهکار فریادهای وی نیست. فقط سري از يك پنجره نیمه باز بیرون میآید و میگوید: آن روزگار ديري است سپري شده. اگر میتوانی به آن ایام باز گرد. ما ترا به نیکی نمی شناسیم غریبه.»

وجدان آگاه در تعقیب وی است. مرد درشت اندامی که سیمایی خوش اما خشن دارد. مردی که شنلی به رنگ شفق بر دوش، شمشیر عجیبی در دست و سوار بر پشت يك اسب الكترونيك است. رفتارشان نشان میدهد که عمداً به یارالله مهلت داده تا وضعی را که حقیقتاً با آن روبروست خوب ببیند و درك کند. یارالله شهر را ترك میکند. سر از بیابان درمیآورد. یکه و تنها و زار و ناتوان؛ در حالیکه دشمن بی گذشت دست از تعقیبش برنمیدارد بیابان را پشت سر میگذارد و به آبادی کوچکی میرسد.

اهالی ده از وی روی برمیتابند، همگی بخانه‌هایشان رفته در به روی خود می بندند. دادرسی نیست. چه طرفداران وجدان آگاه و چه کسانی که از جان خود بیمناک شده اند، توجهی به یارالله نمیکنند.

غروب آفتاب نزدیک میشود. وجدان آگاه با اسبش بر فراز تپه کوچکی که مشرف بر آبادی است ایستاده و شمشیر بلند و عجیب خود را آماده برای وارد ساختن ضربه ای میکند. در این هنگام مردی که گوسفندان اهالی را میچراند با گله وارد میشود. یارالله شتابان خودش را به چوپان میرساند. چوپان نخست هراسان شده، پا پس میکشد. یارالله تقاضای کمک میکند. چوپان به وی نزدیک شده به چهره اش خیره میشود و با خود میگوید: «انگار که این مرد را دیده ام. چهره اش آشناست اما چقدر شکسته شده است». چوپان پیش میرود و در حالیکه بیک نیایشگاه مخروبه اشاره دارد خطاب به یارالله میگوید: «آنجا برو آنجا، خانه هیچکس نیست. اینرا که خودت باید بدانی...» یارالله خود را دوان دوان به نیایشگاه خدایان میرساند و در گوشه ای از آن میخزد.

وجدان آگاه از بالای تپه فرود آمده و بسمت نیایشگاه میراند. یارالله را فرامیخواند: «برخیز و در مقابل من بایست. نکند هنوز خیال میکنی بتوانی خودت را از چشم من پنهان سازی؟» یارالله چنین میکند و وجدان آگاه از وی میپرسد: «پیشینیان میگفتند تو فرو فرستاده شده ای. بگو ببینم که فرستاده ترا؟» یارالله جواب میدهد: «تو که خود میدانی پس چرا از من میپرسی». وجدان آگاه میگوید: «میخواهم از زبان خودت بشنوم». یارالله میگوید: «بشر خام و دربردار میگوید مرا غیر بشر یعنی خدا فرستاده و به انسان عطا کرده است. حال آنکه خود میدانم چنین نیست. مرا جامعه ای انسانی ساخته و خودش هم بکار گرفته است». وجدان آگاه میپرسد: «پس چرا حالا اعتراف باین حقیقت میکنی؟ بعد از آنهمه جور و جفائی که بر آدمیان روا داشتی؟» یارالله جواب میدهد: «من اراده ای مختار نبودم. من تابع بشر بودم و مطابق نیازها و میل و سلیقه های وی روان میگشتم و جریان مییافتم. منتها خوب میدانم که سوادم در زیان توست. من و تو هر دو به بشر تعلق داریم. اما راه و جهتمان یکی نبوده و نیست. من نبودم اگر آدمی نبود. زندگی و سرنوشت تو هم بسته بوجود انسان است. پیش از آنکه آدمی پیدا شود، جهان بود، اما من و تو نبودیم. پس از نابودی بشر نیز از وجود من و تو خبری نخواهد بود. ما وابسته به آدمیم. نسبت ما به آدمیان مثل نسبت آنها است به زمین و زمان. بدون وجود آدمیان هم زمین میتواند باشد و هم جهان هستی متحرک وجود خواهد داشت. اما بدون ایندو، نوع آدمی حتی وجود ندارد چه رسد بآنکه تعریف شود.»

وجدان آگاه گفت: «تو که اینها را میدانستی پس چرا نگفتی. مگر لال بدنیا آمده بودی؟» یارالله جواب داد: «دلیل این کارم یکی دو تا نیست. اما از مهمترین آنها یکی هم اینست که با تو روبرو نشده بودم. مجبور نبودم. میدانستم بمحض آنکه اقرار حقایق کنم نابود خواهم شد.»

وجدان آگاه گفت: امروز دیگر نیازی به اقرار تو نیست. حضور من در عرصه ی زندگانی بشر، برای فاش شدن علت ظهور و دوام و مرگ تو کافی است. خود نیز بخوبی میدانی که عمر تاریخی و طبیعی تو پایان یافته و دیر یا زود خواهی مرد.

یارالله از وجدان آگاه میخواهد که از کشتنش صرفنظر کند و قول جبران مافات میدهد. اما تقاضایش رد میشود. و وجدان آگاه بدنبال گفتن اینکه: «باوجودی که از ناحیه تو یعنی دروغترین آفریده ی فرهنگی بشر و سرگرم کننده ترین آنها، رنجهای بسیار دیده ام و محرومیت های بی شمار کشیده ام لیکن میل ندارم با تو همان معامله ای را بکنم که با دیگر تبهکاران کردم. منتها نه کار من کاملاً سامان پذیرفته و نه تو این مخلوق خدعه گر قابل اعتماد هستی. اگر زنده بمانی طولی نمی کشد که روکشی شبیه به لباس من برای خودت خواهی دوخت و با نشانه هایی که مرا مشخص میگردانند خود را خواهی آراست و بدنام خواهی کرد. مگر تاریخ زندگانت غیر از اینرا نشان میدهد!» بی اعتناء به التماسهای یارالله از نیایشگاه خارج میشود.

اسب خود را تا ارتفاع نزدیک به رأس نیایشگاه بالا برده، نوك شمشیر خود را بر بلندترین نقطه بناي آن میکوبد، برقي میجهد و انفجاري روي میدهد. چند لحظه بعد نه اثري از نیایشگاه خدایان باقي میماند و نه نشانی از یارالله».

کلب علي دفتر یادداشت خود را بست. سري از روي تأسف تکان داد و گفت: حُسن کارشان در اینست که نقطه‌ي ابهامي براي آدم باقي نمیگذارند.» نیاتشان را با شهامت و شرافتمندانه بیان میکنند. از این نظر قابل تحسین هستند.

پرسیدم بعد از خواندن نمایشنامه چه شد؟ لابد آنرا بر زمین کوفتي و بدون خداحافظي از صالح، خانه اش را ترك كردي؟

کلب علي تبسمي کرد و گفت: نه، حوصله بخرج دادم. مثل آن دفعه اي که شاهدش بودي، دعوا راه نیانداختم. نه... حوصله بخرج دادم. حالا که فکر میکنم میبینم همان روزها بود که مرا باین روز انداخت. اگر صبر میکردم، اگر فریب نمایشهای ظاهري «اخته هاي سياسي» را نمیخوردم، اگر... شاید لااقل همسرم را از دست نمیدادم، پسرم را نافرمان نمیدیدم و اینهمه عذاب نمیکشیدم. خیر. این بار حوصله بخرج دادم. اما قادر به نادیده گرفتن عقایدی که قلب باورهای مرا نشانه رفته بودند نبودم. نمیتوانستم صالح را از دست رفته و خودم را شاهد رشد دور از انتظار خطري ببینم که متوجه عشق و علاقه‌ي روحانیم شده بود، اما در عین حال آرام بگیرم. بخود میگفتم نباید بي تفاوت بنشینم. حق ندارم بي تفاوت بنشینم. باید به مقابله برخیزم حتي اگر مجبور شوم يك تنه به جنگ «او» و هواخواهان و علاقمندان بروم. این بود که وقتی به صالح و وضع و حال تازه اش فکر کردم تصمیم گرفتم بهر قیمتی شده، با «او» روبرو شوم، دست و پنجه نرم کنم و خوارش گردانم.

در این اندیشه ها بودم که صالح وارد اطاق شد و در مقابلم نشست. من ضمن نوشیدن چاي دنبال جمله‌ي مناسبی میگشتم تا بوسیله‌ي آن بتوانم صالح را تحت تأثیر قرار دهم. صالح هم خاموش نشست و پیدا بود میل دارد فعلاً مرا بحال خویش واگذارد تا به آنچه از «او» شنیده یا در جزوه خوانده بودم فکر کنم. چند دقیقه اي همینطور به خاموشی گذشت. سرانجام در حالیکه من خود را آماده کرده بودم که به صالح بگویم تو اگر عقل میداشتی شیاطین را به خانه‌ي دل راه نمیدادي و نمی پذیرفتي که ادیان مخلوق آدمیانند. صالح پرسید: «چطور بود؟ آیا باندازه‌ي يك ارزن هم که شده ملتفت حقیقت شدي؟ آیا وجود جنب و جوش در نیرویی را که میل طغیان و خروش بر علیه باورهای دروغین و غلط پیدا کرده اند، در ضمیر خویش احساس نمیکنی؟»

گفتم: نویسندگان این قبیل آثار را با جویندگان حقیقت يکي ندان. گمراهان را مقصد و سرنوشتي جز آن نیست که به غضب الهي گرفتار آیند و معدوم گردند. فلسفه‌ي ایمان بر پایه‌ي اندیشه‌ي هاي لرزان و غیرقابل اعتماد آدمیان استوار نشده که فروریختني باشد. اینها چرند میگویند و با پیشگونیهای خیالبافانه در باره‌ي آخر و عاقبت ادیان، روح انبیاء را جریحه دار میکنند. خودت را از مهلکه این ملعونان دور کن.

صالح با خنده گفت: معلوم میشود از زندانی که از قرن‌ها پیش برایت تدارك دیده اند خوشتر آمده و هنوز هم بآن دل بسته‌ي اي و کور و کر بودن را اسباب سربلندي و احترام یافته‌ي اي، پس در کنار مردگان و با خیال زنده نگهداشتشان، بمان تا به خواري بميري. اما اینرا بدان که ما بگفته‌ي «او» تصمیم خود را گرفته ایم. تصمیم داریم مردگان را از نو در خود بکشیم و به صندوق عدمشان بازگردانیم.

گفتم: آنهايکه تو مُرده ميپنداري نه تنها زنده اند، بلکه منبع روحاني زندگي هستند. تعريف حقيقت آدم و هدف از خلقت کائنات را بايد از زبان و بيان مقدسشان شنيد. اينکه ميگويي مُردگان را دوباره بايد کشت، خود دلالت بر اين حقيقت دارد که آنها نمرده اند، زنده اند. وگرنه براي صالح امروز و «او» معلوم است که کشتن مُرده عين انجام ندادن کار ميباشد.

صالح گفت: پس منظور مرا خوب فهميده اي. آري آنها به تعبير ما بعد از گذشت قرنها هنوز حضور دارند. هم در ذهن مؤمنين و هم در زندگاني فرهنگي و اجتماعي آنها. کلب علي، ميداني که من منجلابي را که تو در آن فرورفته اي خوب ميشناسم. جرأت بخرج بده. خود را از اسارت و نکبت آن آزاد ساز، مطمئن باش...

گفتم: از قرار معلوم، تو همهي پلها را پشت سر خود خراب کرده و تصميمت را گرفته اي.

صالح گفت: حال من حال آن پرنده اي شده که نيازمند و عاشق پرواز در فضاهاي طبيعي و بي حصار ميباشد و نيز محتاج به آنست که بر فراز انواع چشم اندازهاي که به روح بشر رستگاري و آزادي از بند ناداني و خرافات مي بخشد، قرار گيرد. پس، بود و نبود پل در پشت سر، رغبتي در من به افول و بازگشت به عوالم مملو از تنگ نظري و تعصب و خودفريبي و ستمکاري توليد نميکند.

رفته رفته دريافته و مطمئن شدم که صالح از دست رفته است. پس ضمن نثار نفرينهاي بسيار به توطئه گران که با دست کارگزاران خود در ايران، جامه ي شوم و رسوا کننده ي سياست را بر تن نازنين دين پوشانيدند و مؤمنين را در انظار خوار و بدنام نمودند، با خود مي انديشيدم که تنها از يك راه خواهم توانست صالح را از ادامه دادن راهي که در پيش گرفته، باز دارم. و آن عبارت بود از: رو در روي «او» قرار گرفتن، بر افکار و نظرياتش تاختن و وادار به تسليمش کردن. بنا بر اين به گفتگويي که حس ميکردم عواقب خوبي نخواهد داشت پايان دادم و رو به صالح کردم و پرسيدم: آيا ميتوانم «او» را ببينم يا نه؟

صالح تبسم کنان جواب داد: آري. چون «او» روي بر علاقه مندان و حتي دشمنان نمي پوشاند. «او» را خواهي ديد کلب علي. گوش بزنگ باش تا خبرت کنم.

دنباله دارد

\*\*\*\*\*

فرزندان ايران زمين در پخش اين نشريه اقدام نمايند

کمک هاي مالي خود را به نام PARS به آدرس زير ارسال داريد

Organisation PARS

BP 6593

75065 PARIS Cedex 2

WWW.Pars1.com

Email info@Pars1.com

